

بررسی نقش قبیله مُراد در تاریخ اسلام و تشیع

تا سقوط امویان (۱۳۲ق)

دکتر سیداصغر محمودآبادی / مریم سعیدیان جزی

دانشیار دانشگاه اصفهان / دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

چکیده

قبیله مُراد یکی از شاخه‌های معروف قبیله بزرگ یمنی و قحطانی مَذحِج است. این قبیله طوایف متعددی دارد که با شناخت آنها سهم این قبیله در تاریخ اسلام مشخص می‌شود. قبیله مراد در زمان حیات رسول‌الله ﷺ مسلمان شدند و در طی فتوح اسلامی، در مناطق مفتوحهٔ عراق و مصر سکنا گزیدند و در تحولات سیاسی، نظامی و اجتماعی و فرهنگی و علمی تاریخ اسلام در قرن نخست هجری حضور داشتند. حضور این قبیله به‌ویژه در تاریخ صدر اسلام پررنگ‌تر است. رجال مرادی در طی دوران امویان، در مدیریت اداری، مالی و قضایی مشارکت داشتند؛ ولی این مقوله در دوران عباسی محدود، و مستندات موجود بیانگر سهم ویژه آنان در علوم اسلامی و برخورداری از مناصب اجتماعی چون قضاوت است. رجال مرادی در تحولات و جنبش‌های اجتماعی چون حرکت شیعه و خوارج حضور فعال داشته، دارای رویه‌های متفاوتی بودند که بخش مهمی، برگرفته از ساختار قبیله‌ای مراد و گرایش‌های سیاسی، انگیزه‌های مذهبی و عصبیت‌های قومی این قبیله بوده است؛ اما در عین حال یکی از کارکردهای مهم قبیله مراد، وجود رجال علمی و مذهبی است که از این قبیله برخاستند و بسیاری از آنها از صحابه مشهور اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به شمار می‌آمدند و منابع روایی و رجالی این دوران بارها از آنها سخن گفته‌اند. اُویس قرَنی، هانی بن عروه مرادی و عبدالرحمن بن مُلجَم مرادی، از جمله معاریف رجال قبیلهٔ مراد هستند.

کلیدواژه‌ها: قبیله مراد، کوفه، فتوح، مصر، عراق، علوم اسلامی، تشیع.

مقدمه

بررسی نقش قبایل عرب، از موضوعات مهم تاریخ اسلام است. تبیین تاریخ اسلام به‌ویژه در قرن نخست هجری تا سقوط امویان، بدون دقت نظر لازم در این مسائل و موضوعات، ممکن نخواهد شد؛ از سویی بررسی نقش قبایل عربی، بدون دقت نظر در مباحث مهم و بنیادی جامعه‌شناسی تاریخی عرب - که همه چیز بر محور نسب و منافع قومی محاسبه شده و روابط اجتماعی به تناسب تبارشناسی قبیله‌ای شکل گرفته است - مقدور نیست. این مسئله، از مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی عرب قبل و بعد از اسلام است که بر خلاف تقابل جدی اسلام با تفکر قبیله‌گرا و نسب‌محور عرب، تداوم یافته، جایگاه ویژه‌ای در شکل‌گیری و فرایند جریان‌های دوران اسلامی داشته است. بر این اساس، بررسی نقش قبیله مراد حائر اهمیت و شایسته بررسی است.

قبیله مراد، شاخه‌ای از قبیله بزرگ یمانی «مَذْحِج» بود. موضع‌گیری این طایفه در مقایسه با دیگر شعب مذحجی، به‌ویژه در فرهنگ و میان فرقه‌های اسلامی، متفاوت است؛ ضمن آنکه قبیله مراد به نسبت سایر شعب مذحجی، همکاری بیشتری با خلافت اموی داشتند.

بنی‌مراد در حوادث گوناگون تاریخ اسلام، طی دو قرن نخست هجری حضور داشتند و همین امر، باعث شد اخبار بسیاری درباره آنان در متون تاریخی نقل شود. اهمیت این امر زمانی افزون می‌گردد که بدانیم راویان مرادی خود سهم مؤثری در نقل روایات تاریخی و باورهای دینی بر عهده داشتند.

بزرگان مرادی در زمینه‌های مختلف، اعم از حوادث تاریخی و جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی، نقش داشتند و برخی از آنان با فراگیری علوم اسلامی، میراث اهل بیت علیهم‌السلام را به آیندگان منتقل کردند. این امر در مورد موالی قبیله مراد هم صادق است.

بخشی از مواضع سیاسی، اجتماعی و تاریخی مرادی‌ها برگرفته از موقعیت قبیله مراد پیش از اسلام و جایگاه آن در فتوحات اسلامی و دستاوردهای مدنی و فرهنگی ناشی از آن است که با استنباط از حضور مراد در تحولات عمده تاریخ اسلام در قرن نخست هجری و رویه‌های متفاوتی که در پیش گرفت، می‌توان گفت: «شاخه مراد مذحج در مواضع سیاسی خود عموماً مخالف اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند». در این مقاله با استناد به منابع اصلی حوزه‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و منابع رجالی، سعی شده است با روش توصیفی - تحلیلی و در پاره‌ای موارد نقد، روایات مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرند.

مدخل

۱. نسب‌شناسی قبیله مراد

قبیله مراد یکی از شاخه‌های معروف قبیله مذحج است. نسب‌شناسان، نسب آنان را چنین نگاشته‌اند: مُراد (یحابر) بن مالک بن اَدَد بن زید بن هُمَیْسَع بن عَمرو بن عَرِیْب بن یَشْجَب بن زید بن کَهْلان بن سَبَأ بن... یَعْرِب بن فَحْطان (خلیفه بن خیاط، [بی‌تا]، ص ۱۲۵). علاوه بر مذحج، قبیله «طی» نیز طایفه‌ای به همین نام داشتند (ابن خلدون، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۵۵)؛ به همین لحاظ همه پسوندهای نسبی «مرادی» در منابع، مربوط به مراد مذحج نمی‌شود. قبیله مراد طوایف متعدد و زیادی دارد که با شناخت، استخراج و بررسی نقش، چگونگی حضور و معاریف مرادی، قابل تبیین خواهد بود. برخی از بطون و طوایف این قبیله عبارتند از: بنی‌تَدُول، جَنْب (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۲ و ج ۲، ص ۲۱۴)، حَداء،^۱ صیرَفی، وَغْلان (بخاری، [بی‌تا]، ص ۵۰۷) بنی‌زَاهِر (مزی، ۱۴۰۶، ج ۱۳، ص ۲۰۱)، سَلْمان، صَنابِیحی (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۵۶)، بنی‌کَعْب،^۲ وَنَبی (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۴۰۲)، یَشْکُر،^۱ رُضا (سمعانی، ۱۴۰۸،

۱. مشترک در قبایل سَعْد العَشیره مذحج، تَغْلَب و جَعفی (سمعانی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۸۵) ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. مشترک در قبایل عَامِر و خُزاعه و دیگر قبایل (احمدی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۷۹-۸۰).

ج ۳، ص ۷۴) و عوثبان (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۵۴)، زُوف و عَبَس (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۴۷)، قَرَن، ^۲ غَطِیف، بنی جَمَل (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۱۵۰-۱۵۱ و ج ۲، ص ۱۱۹-۱۲۰). از میان این شاخه‌ها، سَلَمَان، یَشْکُر، قَرَن و بنی جَمَل مشهورترند.

۲. خاستگاه جغرافیایی قبیله مراد

خاستگاه این قبیله در سرزمین مَذِجِج (جُوف) (همدانی، ۱۹۸۹م، ص ۳۰۴-۳۰۵) از جنوب غربی مَآرِب (حجرى، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۷۰۲-۷۰۴) و بلاد بنی زبید مذحج بوده است (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۱۰۶۶). بنا به گفته‌ای، مشهورترین سکونتگاه‌های قبیله مراد پیش از اسلام، وادی‌ها، مخلاف‌ها و روستاهای گوناگون بوده که از آن جمله می‌توان به دیار حَبَّان، جُوف و وادی‌های بَیحان، سَلَطِیح و قَرَن (بکری، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۱۵ و ج ۱، ص ۲۹۰/حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۲۳۳) و دو مخلاف بَیحان و حَذاء اشاره کرد (حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۵، صص ۶۷ و ۶۹). سران این قبیله و بیت آن آل مُکَرَّمان در منطقه بَیحان که به شهر معروف مَآرِب نزدیک بود، سکونت داشتند (حجرى، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۹۷). بر این اساس، روشن می‌گردد که شاخه مُراد مَذِجِج در دو محدوده شهری و بدوی به سر می‌برده، علاوه بر خصلت‌های مشترکی که داشتند، محیط جغرافیایی محل سکونتشان در ایجاد خصوصیات متفاوت از یکدیگر تأثیر داشته است. بنی‌مراد با همین روحیات متفاوت وارد فضای اسلام شدند. با توجه به آنچه پس از این به آن پرداخته خواهد شد، بنی‌مراد مصر به خصلت‌های بدوی نزدیک‌تر و مرادی‌های عراق از روحیات شهری بیشتری برخوردار بودند و همین امر در تفاوت سلوک سیاسی و برداشت آنها از اسلام نقش مؤثری داشت.

۱. مشترک در قبایل آزد و مُضَر و بَکَر (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۴۳۱).

۲. مشترک در سَعْد العَشیره و آزد و مُراد (همان، ص ۱۱۳).

۳. اوضاع مذهبی و روابط سیاسی - نظامی مراد پیش از اسلام

قبیله مراد به سبب سکونت در نقاط مهم یمن و داشتن جنگاوران مبارزی که به نقل منابع به چهار هزار نفر می‌رسیده (ابن ماکولا، [بی‌تا]: ج ۳، ص ۱۰۶۵)، ظهور و بروز بیشتری در حوادث مربوط به این دوران داشته است و علاوه بر رویارویی با سایر قبایل یمنی که قالب ایام العرب داشته، به سبب مدعی‌بودن تولیت و برتری دینی نسبت به سایر شاخه‌های مذحج با آنها درگیر می‌شده است. یوم «الرزم» (الرّذَم) که بین قبایل هَمْدان، مُراد و بنی‌الحارث بن کَعْب و همزمان با غزوه بدر (ه ۲) رخ داد، نمونه این مدعا است (بکری، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۶۴۹-۶۵۰).^۱ مناسبات و روابط نظامی این قبیله با قبایل عربی، اعم از قحطانی، عَدَنانی و شعب مذحجی، فراوان است. با توجه به مناسبات و روابط نظامی این قبیله با این قبایل عربی روشن می‌گردد که این قبیله روحیات برتری‌جویی و جنگجویی داشته است و همین امر سبب حضور جدی مراد در فتوح عراق، شام و مصر شده است؛ چنان‌که قبیله مراد در یوم «جُوف» با بنی‌همْدان (بکری، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۶) در یوم «مُثَل» با حِمَیریان (حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۴، ص ۳۶۹)، در یوم «مَعَشَر» با بنی‌الحارث بن کَعْب (بکری، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۲۴۴) و در ایام «فیف الرّیح» (بکری، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۱۰۳۸) و «هُدَاج» با قبایل عَدَنانی روبرو شد (ابوعبیده، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۷۰).^۲

شهرت قبیله مراد پیش از اسلام از این‌روست که بت «یَعُوْث» که از جمله اصنام معروف عرب جاهلی به شمار می‌رفت و در قرآن به آن اشاره شده است (نوح: ۲۱-۲۴)،

۱. این یوم بین قبایل هَمْدان، مُراد و بنی‌الحارث بن کَعْب بوده است و همزمان با غزوه بدر (ه ۲) رخ داده است. بنی‌مراد شکست خورد و فروة بن مُسَیک مرادی، رئیسشان، اسیر شد (ر.ک به: ابن اثیر، [بی‌تا]: ج ۴، ص ۶۱-۶۲ / حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۴۲ / بکری، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۶۴۹-۶۵۰).
۲. از جمله قبایل عَدَنانی بنی‌عامر، بنی‌صَعَصَعَه و باهله بوده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۸۹).

توسط آنان نگهداری و پرستش می‌شد. محل نگهداری این بت، شهر نَجْران بود و اشراف مرادی، آن را عبادت می‌کردند. نیز باید گفت: برخی از روابط سیاسی، نزاع‌ها و چالش‌های قبیله مراد با سایر قبایل، بر سر تولیت بت یَغوث بوده است (ابن حبیب، [بی‌تا]، ص ۲۲۷/ ابن کلبی، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۵۲-۱۵۳/ حموی، ۱۳۹۹ ق، ج ۵، ص ۴۳۹).

الف) حضور مراد در دوران حیات رسول‌الله ﷺ

گرایش به اسلام: ظهور اسلام، همزمان با اختلافات داخلی و درگیری‌های قبایل عرب با یکدیگر در منطقه یمن بود. همین تشّت و عدم وجود مدیریت واحد، فرصت مناسبی برای انتشار اسلام فراهم آورد. نخستین گزارش درباره اسلام‌پذیری بنی‌مراد، مربوط به آمدن فَرَوَة بن مُسَیک مرادی به مدینه است. وی که از شیوخ و رجال قبیله مراد بود، از طریق عمرو بن معدی کَرِب زبیدی از دعوت رسول‌الله ﷺ خبر یافت (ابن هشام، ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۱۰۰۴/ طبری، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۲۶۲-۱۲۶۴) و در سال نهم هجری عازم مدینه شد (خلیفه، [بی‌تا]، «ب»، ص ۵۷). او در منزل سعد بن عبّاده خَزَرَجی مأوی گزید و قرآن و احکام را فراگرفت (ابن سعد، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۱۵). فروه در دیدار با رسول‌الله ﷺ درباره گذشته قومش، سرنوشت سبأ (سیوطی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۲۳۱) و شیوة تبلیغ اسلام سؤالاتی کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۰).

پس از این، رسول‌الله ﷺ فَرَوَة بن مُسَیک را بر امور قبایل مراد و زبید منصوب نمود و خالد بن سعید را برای جمع‌آوری صدقات مَذحج به یمن فرستاد (ابن هشام، ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۱۰۰۳-۱۰۰۴) که این دو تا رحلت آن حضرت، در مقام خود باقی ماندند (احمدی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱، صص ۲۵۴ و ۳۰۴).

گزارش‌های تاریخی درباره اینکه منظور از مَذحج کدام یک از طوایف آن بوده، دچار فقدان اطلاعات است؛ زیرا با توجه به شواهد و قراین دیگر، معلوم شد قبیله مَذحج در یک منطقه جغرافیایی واحد تمرکز نداشته است؛ ضمن آنکه شمار زیاد

طوایف و فراوانی جمعیت از یک سو و مسئولیت‌هایی که رجال مذحجی و منصوبان مدینه در مورد امور این قبیله داشتند، به طور قطع این مسئله را که ادارهٔ امور قبیله مذحج به یک نفر سپرده شده باشد، دور از ذهن و غیرقابل قبول خواهد کرد. نیز در این روایت تصریح شده، رسول‌الله ﷺ فروه را بر امور کل بنی‌زبید منصوب کرد که با عنایت به موقعیت جغرافیایی و نسب‌شناسی این طایفه و پیامدهای رفتار سیاسی این طایفه - به‌ویژه در بروز عصبیت‌های قومی و اختلافات فراوانی که با قبیله مراد داشتند - پذیرش اینکه فروه بر کل امور این طایفه منصوب شده باشد، تردیدآمیز می‌نماید؛ به علاوه آنچه توثیق کامل این گزارش را بیشتر دچار اشکال و ابهام می‌سازد، عدم وجود اقوال متقن تقویم تاریخی پیرامون آن است که با وجود آنها، عینیت وقایع مشخص می‌شود و گزارش‌های متنوع سروسامانی می‌گیرد. به نظر می‌رسد مسئولیت فروه در محدودهٔ جغرافیای قومی قبیله مذحج خلاصه می‌شده و بیشترین تأثیرش بر قبیله مراد بوده است. یک دلیل این مدعا آن است که فروه پس از مدت کوتاهی، به همراه هیئتی از رجال قبیله مراد به محضر رسول‌الله ﷺ شرفیاب شد (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۰۹/ احمدی ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۹۰-۳۹۸)؛ همچنین فروه از جانب آن حضرت فرمان یافت در صَنعاً مسجدی بسازد (رازی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۷۰). از قول فروه روایت شده است: وقتی به نزد رسول‌الله ﷺ رفتم، از آن حضرت خواست برای آنکه قومش، اسلام را بپذیرند، اجازه بدهد با آنان بجنگد، اما رسول‌الله ﷺ امتناع کرد و به فروه دستور داد نخست مردم را دعوت کند و اگر نپذیرفتند صبر کند تا فرمان آن حضرت برسد (ترمذی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۳۹).

یکی دیگر از مؤثرترین و مستندترین راه‌های ارتباطی حکومت اسلامی مدینه با مذحج، نامه‌نگاری‌های فراوانی بود که بین رسول‌الله ﷺ، قبایل، رجال مذحجی و کارگزاران آن حضرت صورت می‌گرفت. این نظام به تناسب اهمیت و موقعیت طوایف قبیله مذحج تنظیم می‌شد و قبیله مراد هم از این مقوله مستثنا نیست (احمدی،

همان، ص ۲۵۸-۲۶۱؛ چنان که طبق اقوال موجود، آن هنگام که افرادی از کارگزاران آن حضرت از رجال مذحجی بودند، نامه‌هایی برای قبایل و سرزمین‌هایی که در آن سکونت داشتند، می‌فرستاد (همان، ص ۵۶۳-۵۶۵)؛ اما با توجه به مواضع قبیله مراد در حوادث مختلف تاریخ اسلام، گروش مراد به اسلام بدون ارتباط با سوابق پیشین آن و بی‌ارتباط با مسئله خلافت و تأثیرپذیری از مناطق مفتوحه نبود؛ چنان که فتوحات، منابع معیشتی فراوانی برای آنها فراهم نمود که اعراب همواره برای دستیابی به آنها درگیری‌های فراوانی داشتند. با توجه به آنچه در پیشینه قبیله مذحج قبل از اسلام گفته شد، این مسئله می‌تواند برای عموم شاخه‌های مذحجی قابل بررسی باشد؛ لذا انگیزه‌های معنوی و جذابیت‌های اسلام و تدابیر رسول خدا ﷺ و فرصت‌های فراوانی که در پرتو ظهور اسلام و تشکیل دولت اسلامی فراهم آمد، از یک سو و مشکلات بی‌شمار و فتنه‌هایی که عرب جاهلی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، از سوی دیگر، سهم عمده‌ای در انگیزه‌های اسلام‌پذیری مذحج به خود اختصاص می‌داد.

ظهور پیامبر دروغین در مذحج: یکی از حوادث مهمی که در دوران حیات رسول‌الله ﷺ در یمن رخ داد، ادعای دروغین اُسود عَنسی مذحجی بود. وی توانست در مدت کوتاهی کسانی از شاخه عنس مذحج را با خود همراه سازد و بر نجران و صنعا تا حَضَرَمَوْت مسلط شود. در این حادثه فروة بن مسیک (بلاذری، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۱۲۶)، به همراه یکی دیگر از رجال مرادی به نام قیس بن هُبیره مَكشُوح که او را هم در زمره اصحاب رسول‌الله ﷺ شمرده‌اند، در دفع فتنه اسود عَنسی که در یمن رخ داد، مشارکت داشتند (طبری، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۳۶۳-۱۳۶۵).^۱ حضور مراد در این حادثه به صورت قبیله‌ای و به پیروی از جنگاورانشان که مورد نظر رسول‌الله ﷺ بودند، صورت گرفت. مواضع فروه و قیس که هر دو از سران این قبیله به شمار می‌آمدند، سبب

۱. مقدسی می‌نویسد: اُسود در زمان ابوبکر کشته شد (ر.ک به: مقدسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۳۹).

حمایت خویشاوندانشان شد و البته پس از این هم با توجه به ساختار اجتماعی حاکم بر نظام قبیله‌ای مذحج که عمدتاً همسو با قهرمانان و شیوخ خود هستند، در صحنه‌های فتوحات اسلامی بروز جدی داشت؛ اما با توجه به مواضع قبیله‌ی مُراد در حوادث مختلف تاریخ اسلام - همچنان که آمد - گروش مُراد به اسلام بدون ارتباط با سوابق پیشین آن و بی‌ارتباط با مسئله خلافت و تأثیرپذیری از مناطق مفتوحه نبود؛ چنان‌که فتوحات، منابع معیشتی فراوانی برای آنها فراهم نمود که اعراب همواره برای دستیابی به آنها درگیری‌های فراوانی داشتند.

ب) حضور مُراد در فتوح اسلامی و اسکان

یکی از حوادث مهم تاریخ اسلام، گسترش سرزمین‌های اسلامی بود که اگرچه با انگیزه‌های متعدد همراه شد، اما به واقع انگیزه‌های معنوی زمینه‌ی نشر اسلام را فراهم آورد. با توجه به سیاست دستگاه خلافت، نظام اجتماعی قبل از اسلام هم تداوم یافت و به عنوان یکی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده‌ی جامعه اسلامی پس از رسول خدا ﷺ تثبیت شد. در این عرصه نیز ترکیب حضور اعراب به شکل قبیله‌ای بود و شاخه‌ی مُراد به عنوان جزوی از قبیله مذحج، از نخستین نیروهایی بودند که با ایرانیان و شامیان روبرو شدند (واقعی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۰۳-۲۰۵) و در فتوح شام و عراق و مصر حضور جدی و پررنگی داشتند. از موارد مهم مشارکت این قبیله، حضور مشاهیر مرادی است که علاوه بر سردمداری جنگاوران بنی‌مُراد که بنا به گفته‌ی تعدادشان تا هزار نفر سواره هم می‌رسید، فرماندهی قسمت‌هایی از سپاه و مسئولیت‌هایی بر عهده آنان گذاشته شد. از این نمونه می‌توان به قیس بن هُبیره مرادی اشاره کرد که علاوه بر همراهی با سپاه در نبرد یرموک (ابن حبیب، [بی‌تا]، ص ۳۰۳/ دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۱۲۰) و نبرد قادسیه، مسئولیت‌های بی‌شماری هم برعهده‌اش بود. مسئولیت‌های قیس در طی نبرد قادسیه مختلف بوده است؛ چنان‌که در ابتدا فرمانده صد سوار

(طبری، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۷۳۱) و پس از آن به ترتیب به ریاست سمت چپ سپاه و فرماندهی قبیله مذحج منصوب شد (دینوری، ۱۹۶۰، ص ۱۵۵).^۱ همچنین با استناد به گزارش بلاذری روشن می‌شود با تأکید دستگاه خلافت، تعامل بسیاری میان سپاه اسلامی در شام و عراق برقرار بوده است؛ چه اینکه هر موقع لازم می‌شده است، خلیفه یکی را برای یاری دیگری بسیج می‌کرده است؛ به همین سبب عمر برای تقویت سپاه عراق، نامه‌ای به ابوعبیده نوشت تا قیس بن هبیره مرادی را با همراهانش به قادسیه بفرستد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۵۷۲). به نقل منابع، تعداد نیروهای همراه وی در نبرد قادسیه هفتصد (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۳۱۴) و بنا به گفته‌ای هزار نفر بوده است (دینوری، ۱۹۶۰، ص ۱۵۳-۱۵۵)؛ اما با این حال گزارش‌هایی وجود دارد که تا ده برابر این رقم را هم ذکر می‌کند. این نقل را که طبری به روایت از سیف در کتابش می‌نویسد، به دلیل عدم تناسب با روایات دیگر و نیز به دلیل نقل روایت از سیف بن عمر تمیمی که در زمینه فتوح دارای اشکالات مبنایی نقلی است، قابل تأمل و مخدوش به نظر می‌رسد. طبری طی دو گزارش متفاوت، مصدر حرکت قیس را در یک جا یمن و در جایی دیگر شام می‌نویسد که روایت دوم با توجه به شواهد موجود در مورد نبرد یرموک و قراین دیگر تاریخی، قابل پذیرش است (طبری، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۷۱۶-۱۷۳۲).

قیس همچنین فرمانده سمت چپ سپاه اعراب مسلمان در نبرد جَلولاء (طبری، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۷۵۰) و یکی از سه جانشین نَعمان بن مُقَرَّر مَزَنی در نبرد نَهاوند بود (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۲۳) و چهار هزار مرادی همراهی‌اش می‌کردند (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸).

۱. ریاست قیس بر کل مذحج، سبب اختلاف با عمرو بن معدی کَرَب زبیدی شد که سعد با انتصاب قیس مشکل را حل کرد (ر.ک به: طبری، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۷۳۲).

از دیگر رجال مرادی که در نبردهای شام حضور داشته است و نقش فرماندهی سپاه و ترغیب خویشاوندان خود را بر عهده داشته، می‌توان به ازهر بن یزید مرادی (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۴۴) و عبدالرحمن بن عسيلة صَنَابِحِي اشاره کرد (ذَهَبِي، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۵۰۵). با مقایسه نقش قبیله مراد با قبیله نَخَع که یکی دیگر از شاخه‌های فعال مذحج در نبردهای عراق بود (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۱۵۵)، می‌توان به این نتیجه دست یافت که قبیله مراد کاملاً تحت نظر و تابع فرماندهان مرادی بودند و در راستای دستورات فرماندهان کل سپاه حرکت می‌کردند. با در نظر گرفتن نقش مشاهیر مرادی در این نبردها، معلوم می‌شود این گروه نقش کلیدی و راهبردی مهمی در بسیج نیروها و توان‌افزایی خویشان و نیروهای زیردستان ایفا می‌کردند؛ به شکلی که قیس سوای مدیریت نظامی و حضور در میدان نبرد، اعراب مسلمان را به نظم، اطاعت، اتحاد، استقبال از مرگ و مقاومت تشویق می‌نمود و برای پیروزی در پیکار نظرهایی می‌داد (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۱۵۲-۱۵۵ / طبری، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۷۳۴)؛ بدین ترتیب روحیه جنگجویی قبیله مراد که پیش از اسلام هم معروف بود، برای شرکت در فتوحات به کار گرفته شد و آثار مهمی برای نیروهای رزمنده به دنبال داشت که از مهم‌ترین آنها، اسکان قبیله مراد در شهر کوفه و مشارکت در تحولات اجتماعی و فرهنگی آن بود (ابومخنف، ۱۳۷۸ش، ص ۷۵ / ابن عبدربه، ۱۹۴۰م، ج ۵، ص ۲۱۹-۲۲۰).

روایات مربوط به فتح مصر، بیانگر حضور فعال قبیله مراد در فتح این منطقه و مشارکت آنها در کسب دستاوردهای شهرسازی و اجتماعی ناشی از فتوحات اسلامی است. حضور مراد در ترکیب سپاه به شکل قبیله‌ای بود و بسیاری از مشاهیر و جنگاوران مرادی، همان افرادی بودند که در فتح شام هم شرکت داشتند که از آن جمله می‌توان به ازهر بن سعید (رازی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۶۲)، ثابت بن طریف وَتَبِي (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷)، خَرَشَة بن حَارِث (همان، ج ۲، ص ۱۰۹)، عَلَقَمَة بن یزید غَطِيفِي (همان، ج ۴، ص ۱۵)، عبدالرحمن بن عسيلة صَنَابِحِي (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، صص ۱۱۹-۱۳۵)،

جَدِيع بن نَذیر مرادی (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۳۳۶)، ازهر بن یزید غَطِیفی (همان، ج ۲، ص ۹۱)، هانی بن جَریر و نُعمان بن جریر غَطِیفی، نعمان بن حارث، عُروة بن عبدالله جُمَلی (همان، ص ۲۱۴)، شُرَحْبیل بن حُجَّیه مرادی کَعْبی و عبدالرحمن بن مُلَجَم مرادی اشاره کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۶، ص ۱۳۵-۱۳۷). با عنایت به گزارش‌های تاریخی مشخص می‌شود علاوه بر حضور کَمی مراد در فتح مصر و مسئولیت‌های متعددی که از سوی عمرو بن عاص به آنها واگذار شد، گروهی از آنها مأموریت یافتند اعراب را در شهر تازه تأسیس فُسْطاط اسکان دهند و این امر منوط به جاییابی، قطعه‌بندی و تخصیص سهمیه به هر کدام از قبایلی بود که در فتح مصر شرکت داشتند. بر این اساس یکی از شاخه‌های مهم مذهب‌جی که در مصر سکونت یافت، مراد بود. با عنایت به حضور مصر و تأثیرات آن بر یکدیگر معلوم می‌شود نقش قبیله مراد بسیار گسترده و در ارتباط با تداوم دستگاه خلافت بود و این قبیله نقش تعیین‌کننده‌ای در حوادث مصر در قرن نخست هجری داشتند؛ چنان‌که نسبت کلی و دقیقی بین حوادث تاریخ اسلام در این برهه با اندیشه عرب‌گرایی دستگاه خلافت و حفظ ساختار قبیله‌ای بین اعراب وجود داشته و این مهم می‌توانسته است محور دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی قرار گیرد. بررسی مسائل مرتبط با اندیشه سیاسی دستگاه خلافت برای تثبیت فتوح و سیاست مهاجرت و اسکان عرب به عنوان بخشی از تحقق این هدف و اِفتاع نیروهای فتوح و برطرف کردن خواسته‌های آنها برای برخورداری از دستاوردهای فتوح، لزوم بررسی دستاوردهای اجتماعی شهرسازی اسلامی را بیشتر می‌نمایاند.

اسکان مراد در مصر پس از ورود مسلمانان به این ولایت فراهم شد؛ چنان‌که خاندان‌های رَعین در جَبَل، بنی غَطِیف و وَعْلان مراد در شرق فُسْطاط و در جهت متمایل به قصر اسکان یافتند. اگرچه برخی منابع بر تناسب این اسکان با فضایل مذهب اصرار دارند و معتقدند عمرو بن عاص بر اساس روایتی از رسول خدا ﷺ در

فضیلت مذحج، به مراد توجه بیشتری می‌نمود (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، ص ۱۵۰-۱۵۶)، اما حضور مراد در فتوح شام و مصر، بهره‌مندی عمرو از مشاورهٔ رجال مرادی (ابن شبه، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۸۰۸) و انتصاب آنها بر امور نظامی و انتظامی و اجرایی، همسویی سیاست وی با دستگاه خلافت و موقعیت درباری مرادی‌ها، بیانگر این مهم است که عمرو برای تثبیت موقعیت دستگاه خلافت در مصر به پشتیبانی همه جانبهٔ مراد نیاز جدی داشت.

یکی از فاتحان مصر، عبدالرحمن بن مُلجَم مرادی است که به سبب احترام و اعتباری که در نزد خلیفهٔ دوم داشت، مأموریت یافت قرآن و احکام را به مصریان آموزش دهد. خلیفه به استاندار مصر دستور داده بود منزل ابن ملجم را در کنار مسجد شهر بسازد تا عبدالرحمن بتواند کارهایی که به عهده‌اش است، به‌سهولت انجام دهد. بنا به گفته‌ای این خانه به مرور زمان توسعه یافت و بزرگ‌تر شد (سمعانی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵۱). ابن عبدالحکم از مشارکت رجال مذحجی در تخطیط فسطاط خبر می‌دهد که به استناد آن، ابن ملجم تدوّل و عامر جُمَلی در قطعه‌بندی فسطاط به عمرو بن عاص یاری رساندند. منابع محلی هم در این زمینه نام چند نفر از این رجال را به همراه کارکردهای اجتماعی‌شان نقل می‌کند (ابن تغری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۶۵)؛ چنان‌که مقریزی گزارش‌های متعدد و مفصّلی از برخی از رجال مرادی که به مرور زمان صاحب قصر و مسجد در مصر و فسطاط شده بودند، به همراه مشخصات این مکان‌ها ارائه می‌دهد که قابل توجه است (مقریزی، ۱۹۹۷م، ج ۱، ص ۸۲۰، ج ۲، ص ۹۶ و ج ۴، ص ۴۷ و ۶۶-۶۷). گروهی از مرادی‌ها هم در منطقه رُشید اسکندریه اسکان یافتند و مردانی از آنان، شغل قضاوت این منطقه را بر عهده گرفتند (حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۴۵).

قبیله مراد همچنین در مَغْرِب (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، ص ۲۱۸-۲۲۳) و اندلس (ابن خطیب، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۷) و سایر مناطق مفتوحه شرق خلافت اسلامی سکونت یافتند و در ادارهٔ این مناطق مشارکت کردند (ابن عبدالحکم، همان، ص ۲۴۴-۲۴۶)؛ نیز نسبت به

جنبش‌های سیاسی - اجتماعی واکنش نشان دادند و در دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی نقش داشتند. بخشی از آنها به‌ویژه در عراق، خدمات مهمی انجام دادند (همان، ص ۲۵۰-۲۵۴).

ج) نقش مرادی‌ها در قیام علیه عثمان

علاوه بر فتوح اسلامی، قبیله مراد در حوادث سیاسی - اجتماعی مهم این دوره از تاریخ اسلام هم نقش آفرینی کردند که از مهم‌ترین آنها قیام علیه عثمان و قتل وی بود. به استناد گزارش طبری، مردم بلاد اسلامی و به طور مشخص مصر، نسبت به شیوه مدیریت خلیفه سوم و هیئت حاکمه اعتراض جدی داشتند. اگرچه طیف اعتراضات علیه عثمان وسیع بود، اما انگیزه همگان همسو نبود؛ زیرا گروهی از آنان اعراب بدوی‌ای بودند که انتظار داشتند خلیفه چون شیخ قبیله، غنایم و بیت‌المال را به نسبت منصفانه تقسیم نماید. اینها کسانی بودند که با دریافت اخبار و مشاهده حوادثی که با مبانی عقل قبیله‌ای سازگاری نداشت، بلافاصله سر به اعتراض بلند کردند و پس از آن به سرعت به صف خوارج پیوستند. از این نمونه رجال مرادی، سودان بن حمران مرادی^۱ و ابوالحسن مرادی هستند (ابن شهر آشوب، [بی‌تا]، ص ۱۹۴) که به‌ویژه زمانی که عثمان به عبدالله بن ابی‌سرح، والی مصر دستور داد معترضان را به جد مجازات کند، خشمشان برانگیخته شد و راهی مدینه شدند (طبری، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۳۲۷۲). بنا به گفته‌ای آخرین کسی که با ضربه شمشیرش، عثمان را از پای درآورد، سودان بود (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۳).

۱. نامش را در منابع، مختلف ذکر کرده‌اند که البته برخی از آنها تقریض و تصحیف است؛ از جمله آسود بن حمران، سومان رومان (ابن حبان، ۳۹۳ق، ج ۲، ص ۲۶۲)، رومان بن وردان و ازرق اشقر، که این آخری بیشتر صفتی است که به قاتل عثمان نسبت داده می‌شود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳۹، صص ۴۱۲ و ۴۳۹)؛ با وجود این برخی از منابع مهم، نام وی را سودان بن حمران آورده‌اند (ر.ک به: ابن شبه، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴ / ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۶۷ / ابن حبان، ۱۴۱۱ق، ص ۳۲).

د) خلافت امام علی علیه السلام و نقش مراد در آن

مرادی‌ها و همراهی با امام علی علیه السلام: در بین حوادث تاریخی صدر اسلام، بیشترین حضور قبیله مراد در دوران خلافت امام علی علیه السلام و در حوزه‌های مختلف نظامی — سیاسی و اجتماعی بوده است. انتخاب کوفه به پایتختی، حزب‌بندی‌های مشخص سیاسی و مذهبی که در این زمان شکل گرفت، حوادث پایانی خلافت عثمان و انگیزه‌های مختلف مخالفت با وی، جامعه عربگرا و دگرگونی‌های ناشی از مسئله خلافت، مسئله برخی رجال و مشاهیر مرادی که با توجه به مقتضیات زمان دچار چرخش‌های سیاسی و عقیدتی شده بودند یا مواضع متفاوتی نسبت به خویشاوندان خود داشتند، ورود مراد به عرصه حوادث دوران خلافت امام علی علیه السلام را روشن ساخت و در برخی جاها نقش‌های مهمی برای آنان رقم زد که یکی از آنها ورود به عرصه مدیریت علوی و همراهی با امام برای اجرای برنامه‌های آن حضرت بود. رجال مرادی که در این زمینه فعالیت داشتند، از مشاهیر رجال شیعی هستند که مواضع آنها در تاریخ اسلام بیانگر آگاهی و بصیرتشان نسبت به مکتب تشیع است؛ هرچند رویه مرادی‌ها در این زمینه یکسو و یکسان نبوده، گروهی با اهل‌بیت علیهم السلام همراهی کردند و گروهی در مقابل آنها ایستادند و در شکل‌گیری فکری و عملی فرقه‌هایی چون خوارج، نقش اساسی ایفا کردند. این مقوله اگرچه در مورد برخی از مرادی‌های عراق به طور مشخص مشاهده می‌شود و مرادی‌های مصر همواره در خدمتگزاری و همسویی با امویان کوتاهی نکردند، اما از آنجا که در نظام قبیله‌ای، قبیله پیرو جنگاوران و سران خود است و البته هر کس که شمشیرش بالاتر و برنده‌تر است، قبیله به دنبال او حرکت می‌کند و در پاره‌ای موارد هم این پیروی می‌تواند از یکی از شیوخ قبیله که نسبت به شرایط پیش‌آمده با درایت و آگاهی تصمیم می‌گیرد هم باشد، در این زمان هم قبیله مراد از جنگاوران و گروهی از مشاهیر خود که همسو با حمایت از اهل‌بیت بودند، پیروی کردند؛ لذا با عنایت به نام و جایگاه رجال این قبیله، روشن می‌شود مراد عراق در

عرصه‌های نظامی حضرت، به شکل قبیله‌ای حضور فعال داشتند و در جهت‌دهی عنصر قبیله‌ای به سوی تقویت سپاه عراق و همراهی با امام نقش اساسی داشتند. دربارهٔ حضور قبیله مراد در ایام خلافت علی علیه السلام قراین و شواهد متعددی وجود دارد که به جایگاه و سهم آنان در حوادث مختلف می‌پردازد. بلاذری در ذکر ترکیب قبیله‌ای سپاه امام علی علیه السلام در نبرد جَمَل، عبارت «بنی‌جمع» را به کار می‌برد (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۲۶۱) که با استناد به قراین و شواهد مربوط به سکونت قبایل مذحجی در عراق و نقش رجال این قبیله در صحنه‌های مختلف حوادث دوران خلافت علی علیه السلام می‌توان حضور قبایل مذحجی را ذیل عبارت «بنی‌جمع» تعریف کرد. همچنین با استنباط از گزارش‌های تاریخی، روشن می‌شود ترکیب سپاه عراق به شکل قبیله‌ای بوده و قبیلهٔ مذحج و شاخه‌های آن - که یکی از آنها بنی‌مراد و بزرگانش بودند - در آن حضور جدی داشته است. بنا به گفته‌ای نخستین کسی که در نبرد جمل از سپاه عراق کشته شد، مردی از مراد بود (ابن شهر آشوب، [بی‌تا] ص ۳۵۷). یکی از رجال مرادی که ارادت فراوانی به اهل بیت داشت و خدمات بسیاری به مکتب تشیع نمود، هانی بن عروه مرادی است.^۱ وی از جمله یاران امام علی علیه السلام بود که در شوره‌های آن حضرت حضور می‌یافت؛ به گونه‌ای که علی علیه السلام در جمع‌آوری، ترکیب و آرایش سپاه عراق از مشاوره با او استفاده کرد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۲). هانی در نبرد جمل به همراه گروهی دیگر از رجال مذحجی مأموریت یافت به هودج عایشه که نماد حفظ و استقامت ناکثین بود، حمله کند (محمودی، ۱۳۹۶ق، ج ۳۲، ص ۱۸۰-۱۸۳). وی همچنین از اعیان سپاه عراق در نبرد صفین است (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۶۹) که به نوشتهٔ طبری با چهار هزار پیاده و هشت هزار سواره از قبیله مراد به امام علی علیه السلام پیوست (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۲۸۰). بنا به گفته‌ای در پیکار نهروان هم با خوارج جنگید (شمس‌الدین، ۱۴۰۱ق، ص ۱۲۵).

۱. ابن کثیر به غلط نام وی را هانی بن حمید بن عروه آورده است (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۶).

از دیگر رجال شناخته‌شده قبیله مراد و از صحابه بزرگ علی علیه السلام، عبدالله بن کعب مرادی است که در نبرد با شامیان در صفین به شهادت رسید. وی در آخرین لحظات عمرش، خطاب به مردی از خویشاوندانش وصیت کرد دست از حمایت علی علیه السلام برندارند و مطیع دستوراتش باشند. به نوشته طبری وقتی خبر شهادت عبدالله به امام رسید، فرمود: «خدا او را رحمت کند که پیکار کرد و نیک‌خواه ما بود» (خلیفه، [بی‌تا]، «ب»، ص ۱۴۶).

هند بن عمرو جُمَلی از دیگر رجال مرادی و از جمله هواداران و یاران علی علیه السلام (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۸۵) و از بزرگان کوفه بود و به «سید اهل کوفه» شهرت داشت. وی پیش از نبرد جمل و هنگامی که فرستادگان علی علیه السلام به کوفه آمدند، در برابر ابوموسی اشعری ایستاد و سخنان وی را رد کرد و کوفیان را نسبت به جایگاه امام و لزوم پیروی از فرامین آن حضرت فراخواند. هند فرماندهی عقبه لشکر امام را در نبرد جمل بر عهده داشت (مفید، [بی‌تا]، «ب»، ص ۱۷) و در همین پیکار کشته شد (طبری، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۲۴۶۰-۲۴۶۱).

اویس بن عامر قَرَنی از رجال شناخته‌شده تاریخ اسلام و تابعان بزرگ است (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۵۴۵-۵۴۸ / طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۵۷) که نقش مؤثری در تبیین مسئله جانشینی علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آگاه کردن مردم نسبت به شرایط مقابله با معاویه در صفین داشت. وی از کلام رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار بهره می‌برد؛ تا جایی که در صفین تعدادی از شامیان از معاویه جدا شدند و رو به علی علیه السلام آوردند (قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۱۷-۱۱۸). اویس در صفین در قسمت پیادگان سپاه عراق قرار داشت و در همین واقعه هم کشته شد (مفید، ۱۹۶۰م، ص ۲۲).

ربیعۀ بن قیس مرادی (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲)، زایدۀ بن مسیر نهاری، عبدالله بن قیس حُدّانی (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۳۷۵) و اسود بن قیس مرادی، از دیگر جنگاوران مرادی هستند که مسئولیت بخشی از سپاه علی علیه السلام را در نبرد با خوارج بر عهده داشتند (طبری، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۲۶۱۱-۲۶۱۵).

بنی‌مراد در رویارویی با خلافت امام علی (ع)

حضور مراد در سپاه شام؛ در مقابل همراهی مراد کوفه با علی (ع)، برخی رجال مرادی عراق و گروهی از مراد مصر و مراد شام، روبروی امام ایستادند و مخالفت خود را با دستگاه خلافت آن حضرت اعلان کردند. در بررسی علت این مسئله، پیش از این به ابعادی از ساختار قبیله‌ای، منافع قومی، شرایط اجتماعی و محیط اقلیمی اشاره شد؛ چنان‌که حضور مراد در شام و اتصال منابع معیشتی آنها به خزانه معاویه در شام، ابزارهای معاویه در استفاده بیشتر از قبایل یمنی، تحریک احساسات قومی، تعلقات محیطی برای صف‌آرایی جدی قبایل عراق و شام در مقابل یکدیگر و وجود خصلت‌های قومی مشترک در نظام قبیله‌ای که قبیله را پیرو جنگاوران و شیوخیت قبیله‌ای می‌ساخت، می‌توانست زمینه‌های حضور مراد در سپاه شام و اسباب عرض اندام جدی آنها را در صفوف دشمنان علی (ع) فراهم آورد. یکی از این صحنه‌ها، پیکار صفین است که گزارش‌های موجود، به حضور قبیله و جنگاوران مرادی در بین شامیان تصریح می‌کنند که از آن نمونه می‌توان به عوف بن عَزَاوه مرادی اشاره کرد (ابن شهر آشوب، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۵۷). به نوشته بلاذری عوف نام‌آور و جنگاور سپاه شام بود و تکیه‌گاه و مایه قوت شامیان به شمار می‌رفت؛ چنان‌که پس از هلاکتش، سپاه شام دچار از هم گسیختگی شد (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۳۷۲).

نقش مراد در شکل‌گیری جنبش خوارج: مهم‌ترین نمود مخالفت مرادی‌ها با علی (ع)، در محدوده خلافت آن حضرت صورت گرفت که می‌تواند علت رویه متفاوت این قبیله را روشن کند. یکی از این موارد، پیکار صفین و صحنه حکمیت بود که گروهی از سپاهیان عراق، علی (ع) را مجبور به پذیرش آن کردند و سپس از او خواستند به سبب کاری که کرده است توبه نماید.

اگرچه ریشه‌های نظری شکل‌گیری خوارج، مربوط به دوران پیشین و به‌ویژه در خلافت عثمان است، اما با بررسی روان‌شناسی اجتماعی خوارج، روشن می‌گردد این

گروه همان کسانی بودند که پیش از اسلام، زندگی بدوی داشته، حتی با مهاجرت به مناطق آزادشده رابطه خود را با بادی‌های شهرهای تازه تأسیس اسلامی نگه‌داشتند و همین روحيات بدوی در فهم آنها از اسلام تأثیر جدی داشت. چنان‌که به‌سادگی توطئه «قرآن بر نیزه کردن‌ها» را باور کردند و به‌راحتی علی‌علیه را به گناهکاری متهم کردند و با همین روحيات ساده‌انگاری و ظاهر‌فریبی در اخلاق دینی، مسلمان را از غیرمسلمان تفکیک می‌کردند. اینها همان کسانی بودند که زمانی در کنار علی‌علیه بودند و همراه با او روبروی ناکثین و قاسطین ایستادند؛ اما همین مقایسه‌گرایی‌شان — که جدا از افکار بدویشان نبود — آنها را روبروی علی‌علیه قرار داد و جریان خوارج را وارد تاریخ اسلام کرد. لذا نخستین رگه‌های خروج علیه علی‌علیه در اواخر صفین صورت گرفت؛ چنان‌که به نوشته دینوری، وقتی شعار حکمیت سر داده شد، اشعث بن قیس کندی نزد صالح بن شقیق — که از رجال دینی کوفه و از مشاهیر مرادی به شمار می‌آمد — رفت و او را با خود همراه ساخت. با جدا شدن صالح از اطاعت علی‌علیه، گروهی از مرادی‌ها نیز با او همراه شدند (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۱۹۷) و تاریخ نشان داد عقل قبیله‌ای بار دیگر بر آگاهی سیاسی و دینی قالب شد و در حوادث تاریخی نقش کلیدی ایفا نمود. حضور مرادی‌ها در صف مخالفت با علی‌علیه در همین جا ختم نشد و به اعتراف تاریخ، قاتل علی‌علیه یکی از رجال همین قبیله و از خوارج بوده است.^۱

۱. عبدالرحمن بن مُلجَم مرادی که نام وی در تاریخ به سبب شقاوتش ثبت شده است. او از قبیله مراد بوده که در برخی منابع به‌غلط وی را به قبایل حُمیر و قبایل دیگر منسوب می‌دانند. یکی از دلایل این امر، آن است که برخی وی را از تجوب مراد، گروهی تجیب مراد، حمیری و حلیف کِنْدَه می‌دانند (ر.ک به: ابن شهر آشوب، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۹۲-۹۳ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۵۵۸)؛ اما با توجه به قرائن موجود، استشهاد بنی‌مراد و استناد به منابع نسب‌شناسی — که در ذکر قبایل و طوایف، برخی از رجالشان را هم معرفی می‌کنند — وی از قبیله مراد مذحج بوده است. وی در فتح فسطاط و تخطیط آن حضور داشت و به دستور خلیفه دوم و توسط عمروعاص جایگاه بالایی در این

مواضع و جایگاه مرادی‌ها در شهادت امام علی (ع): اگرچه حضور تاریخی ابن ملجم با جریان فتح مصر آغاز می‌شود. اما نخستین عرصه فعالیت وی در حوادث دوران خلافت علی (ع) مربوط به بیعت با آن حضرت در نخستین روزهای خلافتش است که همراه با گروهی از خویشانش، از مصر به حجاز آمد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۳-۲۶ / بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۵۷)؛ اما نقطه آغاز انحراف ابن ملجم از نگاه تاریخ مغفول مانده است. برخی بر این عقیده‌اند که واقعه تحکیم آغازگر خروج ابن ملجم از تبعیت امام بوده است؛ اما با توجه به اخبار مبتنی بر حوادث بیعت و اعلان حوادث آینده از زبان امام، می‌توان گفت جریان تحکیم نقش مهمی در ظهور تثبیت و رونمایی عقاید خارجی ابن ملجم داشته است؛ چنان‌که درباره حضور یا همراهی ابن ملجم با خوارج در نهروان، هیچ اشاره یا خبری در تاریخ ثبت نشده است. برخی اخبار، زوایایی از روایات اجتماعی ابن ملجم را تصریح می‌کنند که می‌تواند رهیافت مناسبی بر شناخت هر چه بیشتر این شخصیت باشد. هیثمی نقل می‌کند: وی به قدری در خارجی‌بودنش تعصب داشت که به تشییع جنازه افراد نمی‌رفت (هیثمی، ۱۹۸۸م، ج ۹، ص ۱۴۴). مستوفی نقل می‌کند: آنچه سبب شهادت امام به دست ابن ملجم شد، آن بود که قُطام مهریه خود را با او بر اساس کشتن امام تعیین کرده بود (مستوفی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۶-۱۹۷). برای گروهی، این رابطه احساسی، با احساسات قومی و تعلقات خونی گره خورده است. ایشان معتقدند کشتن علی (ع) انتقامی بود که خونخواهان خوارج در نهروان، طالب آن بودند (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۲، ص ۲۶۰-۲۶۲).

نقش قبیله مراد در شهادت علی (ع) نیز به دو رویه (موافقت و مخالفت) بوده است؛ برای مثال برخی از بنی‌مراد برای محافظت از جان امام تلاش می‌کردند و از

منطقه به دست آورد. در عبادت و قرائت قرآن مشهور بود و در مصر به تعلیم قرآن و فقه به مردم مشغول شد. وی در کنار علی (ع) در نبرد صفین حضور داشت (سمعانی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵۱ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۲، ص ۵۵۴ / ذهبی، [بی‌تا]، «ب»، ج ۲، ص ۵۹۲).

آن حضرت می‌خواستند اجازه بدهد در خدمتش باشند (عجلی، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۴۴۸/ اصفهانی، ۱۹۶۵م، ص ۱۸-۱۹). یا زمانی که ابن ملجم با شمشیر زهرآگین خود و در محراب عبادت بر فرق علی علیه السلام کوفت، مردی مرادی گفت در مقابل این عمل، همه مراد باید کشته شوند، اما امام فرمود: «النفس بالنفس» (عجلی، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۴۴۸). این امر اگرچه تعلقات خاطر این گروه به امام علی علیه السلام را نشان می‌دهد، اما از سویی دیگر با توجه به عمق اندیشه و درک امام، می‌تواند بخشی از واقعیات جامعه را هم روشن نماید؛ چنان‌که گوشه‌ای از تقابل اندیشه اسلامی را با عقل قبیله‌ای نشان می‌دهد و تأکید آن بر اجرای همه‌جانبه شریعت و دوری از احساسات کینه‌خواهی را که خود اسباب تشنج‌های اجتماعی را فراهم می‌کند، تصریح می‌نماید؛ چراکه امام به فرزندان سفارش کرد اگر بر اثر ضربت ابن ملجم از دنیا رفت، قاتلش را با همان ضربه‌ای که زده، قصاص کنند (سیدرضی، ۱۳۸۰ش، نامه ۲۰).^۱ اقدام ابن ملجم که برخاسته از کج‌روی فکری و برخی خصوصیات گریز از نظم نظام قبیله‌ای بود، همان دسیسه‌ای بود که مخالفان علی علیه السلام بارها آن را در سر می‌پروراندند؛ لذا از نظرگاه این گروه، از میان برداشتن علی علیه السلام آخرین راه مقابله با مدیریت علوی بود که البته توسط ظاهرگرایان تجدید نظرطلب، محقق شد.

نقش مراد در مخالفت با حاکمیت امام علی علیه السلام در مصر: علاوه بر این، در ولایات مهمی چون مصر هم اسباب مخالفت با علی علیه السلام فراهم بود. مصر در این ایام، محل تنش و درگیری‌های هواداران اهل بیت علیهم السلام، امویان و منفعت‌پرستانی چون عمرو بن عاص بود، البته صبغه حاکم بر شهرهای تازه‌تأسیس اسلامی و مناطق فتح‌شده که قبیله‌ای بود و ساختار اجتماعی حاکم بر آن که به شیوه نظام جمعی اعراب اداره می‌شد، نیز

۱. منابع درباره فردی که حکم قصاص را اجرا کرده اختلاف نظر دارند که در بین آنها نام افرادی چون حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن جعفر هم به چشم می‌خورد (ر.ک به: الرازی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۶۲/ مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۶، ص ۲۶۸۹).

ابزارهای جذبی که طالبان مقام به کار می‌گرفتند، قوی‌تر و متنوع‌تر بود و در بسیاری موارد، نقش رجال و رؤسای قبایل را تحت شعاع خود قرار می‌داد؛ چنان‌که در مواردی آنها را در ایجاد تغییرات اجتماعی پیرو خواسته‌های سردمداران و مدعیان قدرت، به خدمت می‌گرفت؛ به علاوه روحیات گریز از مرکز قبایل عربی که عامل ناامنی و بی‌نظمی را در جامعه فراهم می‌آورد، و مصر را نابسمان ساخته بودند، زمینه‌های رشد دسته‌بندی‌های سیاسی بر ضد علی (ع) را در این ولایت بیش از پیش فراهم می‌نمود؛ از این‌رو آن حضرت نسبت به این استان حساسیت داشت و کسانی را به استانداری مصر تعیین می‌کرد که علاوه بر داشتن مدیریت قوی، با برنامه و اصول رهبری امام همراه و همسو باشند؛ با وجود این معاویه و عمالش دست از توطئه برنداشتند و زمینه‌های فتنه و حذف کارگزاران امام و ازهم‌گسیختگی ارکان امنیت عمومی این منطقه را فراهم می‌کردند. به نوشته ابن عساکر، محمد بن ابی بکر، والی امام در مصر، به دستور معاویه و توسط عامر جُمَلی مرادی به شهادت رسید که در ازای این کار مبالغی از معاویه دریافت کرد و پس از این به همراه گروه زیادی از همراهانش در خدمت امویان قرار گرفت (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۶، ص ۱۳۵-۱۳۷).

جهت‌گیری‌های فکری مرادی‌ها در مقابل امام علی (ع): از دیگر عرصه‌های مخالفت مرادی‌ها با امام، توسط گروهی به وجود آمد که زمانی از یاران امام و در کنار آن حضرت بودند و حتی گاه مسئولیت‌هایی از جانب آن حضرت به این افراد واگذار شده بود. این گروه به دلیل آنکه ادعا می‌کردند دین را درست می‌فهمند و تصمیماتشان مطابق شریعت است، همواره در جامعه عرض اندام می‌کردند و دیدگاه‌های خود را برتر از علی (ع) دانسته، می‌خواستند از آنها حمایت شود. ساده‌نگری و محافظه‌کاری این گروه، جامعه پرتب و تاب کوفه را همواره به لرزش در می‌آورد و جهت‌گیری فکری و عملی خاصی را در برابر اهل‌بیت (ع) به وجود می‌آورد. برخی از رجال مرادی در این طیف قرار داشتند و مواضع خود را در ارتباط

با حوادث دوران خلافت علی علیه السلام بیان می‌کردند و به تبع، نقش مهمی در دگرگونی‌های اجتماعی و جریان‌های تاریخی ایفا کردند که البته این مهم، خود متأثر از ساختار اجتماعی حاکم بر فضای شهرهای اسلامی، شکل‌گیری طبقات جدید اشرافی و صاحب‌نفوذان اجتماعی، دعاوی برتری‌جویی و تجدید نظرطلبی اعراب و برخورد فرهنگ جاهلی با فرهنگ اسلامی بود که در بسیاری موارد، مشاهیر عربی بین آنها التقاط ایجاد کرده بودند. **عُبَیْدَةُ بْنُ عَمْرِو سَلْمَانِي**^۱ یکی دیگر از رجال مرادی، مشاهیر کوفه و از یاران عبدالله بن مسعود انصاری است که در این گروه قرار می‌گیرد. با توجه به آنچه مَقْدَسِي نقل می‌کند، می‌توان تفاوت مسلک و روش عبیده و وابستگانشان را با اهل بیت علیهم السلام و هواداران‌شان دریافت؛ مثلاً عبیده خطاب به امام علی علیه السلام در نبرد صفین می‌گوید: من رأی تو و عمر را با هم می‌پسندم و رأی تو را تنها نمی‌خواهم (مقدسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۴۳). با عنایت به دیگر اخبار مربوط به مواضع عبیده نسبت به خلافت علی علیه السلام، باید گفت: اخبار متون رجالی دربارهٔ اینکه وی از اصحاب امام علی علیه السلام است، مربوط به زمانی است که این شخصیت مرادی مسئولیت

۱. در منابع تاریخی و رجالی، دربارهٔ نام و نسبش به صورت‌های مختلف سخن گفته‌اند؛ به طوری که در نگاه نخستین به نظر می‌رسد نام چند نفر است؛ اما در حقیقت همه مربوط به یک شخصیت تاریخی است که به دلیل شهرت و به استناد منابع نسب و رجال، همان عُبَیْدَةُ بْنُ عَمْرِو ترجیح داده شد.

اقوال مربوط به نام و نسب، به چند دسته تقسیم می‌شوند: گروهی در مورد نام پدر عبیده اختلاف دارند که عبارتند از: ۱. عبیده بن عمرو (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۱۷۰ / زرکلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۱۱)؛ ۲. عبیده بن قیس (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۰)؛ ۳. عبیده بن قیس بن عمرو؛ ۴. برخی منابع، دو مورد نخست را می‌پذیرند؛ بدون آنکه یک قول را بر دیگری ارجح بدانند (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۴۴۸ / سمعانی، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۱۷۶)؛ ۵. معدودی از منابع هم فقط به عنوان «عبیده سلمانی» اکتفا کرده‌اند (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۵۹۶ / قمی، ۱۳۶۱، ص ۲۹۴ / ابن عماد، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۰۴). وی همزمان با فتح مکه، در یمن مسلمان شد (زرکلی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۹۹).

امور انتظامی بخشی از فرات را بر عهده داشته است (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۷/ مفید، الاختصاص، [بی تا]، ص ۲۰۳) و این موضوع به تنهایی نه دلیل بر تشیع وی است (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱۲، ص ۲۵۳/ طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۷۱) و نه می‌تواند مصداقی بر ارائه مواضع سلمانی درباره اوضاع زمانه‌اش باشد؛ به این معنا که عبیده با قرارگرفتن در شرایط مختلف، رویه‌های متفاوتی ارائه می‌داده است که می‌توانسته در تقابل یکدیگر باشد. با عنایت به اندیشه اجتماعی و سیاسی ابن مسعود روشن می‌شود هواداران وی به نظریه جماعت و عامه بیشتر گرایش داشتند. به تصور این افراد، جهاد و فیض شهادت یا دستیابی به برتری و غنائیم، زمانی مطرح می‌شود که مسلمانان با کفار و مشرکان و غیرمسلمانان روبرو شوند؛ در غیر این صورت، مسلمانانی که در قلمرو اسلامی به سر می‌برند، یکی هستند و نباید با آنها جنگید که اگر چنین باشد، جز از منظر برتری‌جویی یکی بر دیگری یا فتنه‌انگیزی، نمی‌توان به آن پرداخت؛ لذا حضور در میدان‌های نبرد با غیرمسلمانان یا برقراری صلح به هر قیمت، وظیفه اصلی این گروه است.

یکی از صحنه‌های مهمی که مواضع سلمانی را روشن می‌کند، پیکار صفین است. به نقل منابع، وقتی همه مردم آماده حرکت به سمت صفین می‌شدند، یاران ابن مسعود که عبیده سلمانی هم در بینشان بود (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۶، صص ۲۱۹-۲۲۸/ ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۱۵)، به همراه گروهی از قاریان عراق که تعدادشان به چهارصد نفر می‌رسید، در مورد مواضع علی علیه السلام نسبت به معاویه دچار تردید شدند و از امام خواستند آنها را از حضور در میدان نبرد معاف بدارد؛ حتی پیشنهاد کردند امام آنها را به مناطق مرزی بفرستد. علی علیه السلام اینها را افرادی دانست که دچار تردید شده، اگرچه به عنوان شخصیت دینی مطرح‌اند، اما از قدرت تشخیص و بصیرت سیاسی به معنای آگاهی از مقتضیات زمان و تدبیر صحیح در مورد آن، بی‌بهره‌اند. سپس در پیشنهادشان تأمل کرد و آنها را به ری و قزوین فرستاد (منقری، ۱۳۸۲ش، ص ۱۱۵/

دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۱۴۶). با استناد به نوشته نصر بن مُزاحم، چنین فهمیده می‌شود که اینها دو دسته شدند: گروهی به مرزها رفتند و گروهی دیگر - که عبیده هم در بینشان بود - در صفین ماندند و صحنه‌های دیگر پیکار را تعقیب کردند. یکی از مصادیق این مدعا، آن است که به دنبال اعلام نظر معاویه مبنی بر اصرار جنگ با علی (ع) و بازگرداندن فرستادگان آن حضرت، گروهی از قاریان دو سپاه شام و عراق، به عنوان واسطه، خواهان برقراری صلح بین دو طرف شدند. عُبَیْدَه سَلْمَانی، عِلْمَةُ بَن قَیْس نَخَعی، عبد الله بن عُتْبَه بن مَسْعُود و عَامِر بن قَیْس، از جمله قاریان سپاه عراق بودند که بین علی (ع) و معاویه در رفت و آمد بودند. علی (ع) از این فرصت بهره برد و با ارائه استدلالات و احتجاج‌های مسند و قوی مبتنی بر شریعت و سنت، حجت را بر معاویه و دیگران تمام کرد (منقروی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۸۸-۱۹۰). یاران ابن مسعود اگرچه به ظاهر و با اکتفا به برخی برداشت‌های غلط تاریخی، قصد ایجاد صلح و واسطه‌گری داشتند و سخنان دو طرف را منتقل می‌کردند، اما با توجه به صراحت کلام امام علی (ع)، روشن می‌شود اینها کسانی بودند که دچار لغزش شدند و فریب سخنان دروغ و باطل معاویه را خوردند؛ از این رو امام (ع) آنان را از پیروی و فریب هوای نفس و ساده‌لوحی برحذر داشت. معاویه متوجه تزلزل و آسیب‌پذیری این گروه از بزرگان عراقی شد و با یک حمله تهاجمی، آنها را مرعوب ساخت. پیامد این اقدام آن بود که به قول مؤلف کتاب *الْبِدَايَة وَ النِّهَايَة*، سپاه عراق دچار تشویش و اضطراب خاطر شدند (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۲۵۷-۲۶۱).

بر این اساس موضع مراد در حمایت از اهل بیت (ع) از موضع آگاهی و پیروی کامل از رهبری علی (ع) نبود و عوامل مختلفی قبایل را در رویه‌های گوناگون قرار می‌داد؛ لذا اگرچه علی (ع) کوشید ساختارهای اجتماعی برگرفته از نظام قبیله‌ای را بر اساس اندیشه اجتماعی اسلام تغییر دهد و آن را اقامه نماید، نیز خواسته‌ها و افکار و رفتار مردم را بر محور حکومت دینی و فهم اجتماعی سامان دهد، اما عوامل متعددی

که جامعه را در هم می‌فشرد، عملاً فرصت تحقق چنین مقوله‌ای را در آن ایام فراهم نمی‌آورد؛ لذا امام تنها موفق شد بخشی از خصلت‌های قبیله‌ای را در جهت امنیت‌بخشی و پیشبرد اهداف خود در میدان‌های نبرد به کار گیرد.

مواضع رجال مرادی نسبت به خلافت حسن بن علی (ع): با شهادت علی (ع)، کوفیان ناشکیبایی، دنیاطلبی و ناپایداری کردند و بر عهد و بیعت خود با حسن بن علی (ع) نیز پایدار نماندند. معاویه که برای تصاحب خلافت از هر وسیله‌ای دریغ نمی‌کرد، توانست برخی از سران سپاه امام حسن (ع) و کوفیان را به سوی خود جذب کند. همین امر سبب شد توان شیعیان و امام به جایی نرسد. بنا به گفته‌ای حسن بن علی (ع) از قبایل مختلف قریش، کنده و یمانی‌ها کسانی را برای صف‌آرایی در برابر سپاه شام فرستاد؛ اما اینان با دسیسه‌های معاویه فریب خوردند و آن حضرت را رها کردند. یکی از فرماندهان امام، مردی از قبیله مراد بود که هویتش نامعلوم است. حسن بن علی (ع)، وی را با چهار هزار نیرو به انبار فرستاد و از او سوگند گرفت تا خیانت نکند؛ اما مرادی فریب خورد و این امر، در تزلزل و تضعیف روحیه سپاه عراق نقش بسیاری داشت (راوندی، [بی‌تا]، ص ۵۷۳-۵۷۶).

معاویه پس از انعقاد صلح با حسن بن علی (ع) مردم را به بیعت با خود فراخواند و آنها را وادار کرد از علی (ع) براءت بجویند (جاحظ، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۲/ ابن عقیل، ۱۴۱۲ق، ص ۹۷).

ه) نقش و جایگاه قبیله مذحج در ایام خلافت امویان

حضور مراد در دستگاه خلافت اموی: بر خلاف آنکه دین اسلام با تفکر قبیله‌گرایی و نسب‌محور عرب مقابله کرد و روابط دیگری از نظام اجتماعی را تعریف نمود، اما نظریه خلافت و سیاست‌پردازی‌های ناشی از آن، سبب شد بازخورد اندیشه‌های برخاسته از دولت اسلامی که در این نظریه پدید آمده بود، در دوران امویان تجسم عینی به خود بگیرد؛ لذا بیشترین عرصه فعالیت و بروز عقل قبیله‌ای در تاریخ اسلام،

مربوط به ایام خلافت امویان است؛ چراکه مسئله قبیله، نسب و عرب، از عناصر مهم تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی بودند و بسیاری از دگرگونی‌های سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و مقولات فرهنگی و برداشت از دین، مطابق یا در جهت تضاد و مقابله با آن تفسیر می‌شد و تعیین می‌یافت و در بسیاری از موارد، امویان تمایلات گریز از نظم و عصبیت‌های قبیله‌ای اعراب را با گرایش‌های سیاسی پیوند می‌زدند و به عاملی برای حفظ شاکله خلافت، سرکوب مخالفان و ایجاد نظام در قلمرو وسیع اسلامی، مبدل می‌ساختند. در این صورت رجل و مشاهیر قبیله‌ای، سوای تغییرات جزئی و نقش کوچکی که در جهت‌دهی حضور جمعی خویشاوندان خود داشتند، تأثیری جدی بر فهم سیاسی و اصلاح فرهنگ جامعه شهری و قبیله‌ای خود به سوی مقابله با فرهنگ جاهلی و نظام قوم‌سالاری و نژادگرایی که از اصول سیاست امویان بود، نداشتند. خلافت اموی با جذب شیخوخیت قبایل، جنگاوران اعراب و برانگیختن احساسات قومی و عصبیت‌های عربی، آنها را برای هرگونه تفکر مخالف تجهیز و تقویت می‌نمود؛ حتی از واگذاری مناصب اجتماعی به مشاهیر قبیله‌ای خودداری نمی‌کرد و با انتصاب قضات، ایجاد شبکه فقهای پیوسته به خلافت و عالمان دینی که مورد توجه خلیفه باشند، شاکله جدیدی از جامعه ایجاد کرد. به علاوه، منبع درآمد و معیشت اعراب، از طریق مقرری دولت اموی تأمین می‌شد و سیاست توسعه ارضی بنی‌امیه می‌توانست بسیاری از آمال دیرینه قبیله را تأمین کند و از آن به عنوان اهرم فشار اجتماعی بهره ببرد.

رجال مرادی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی دوران اموی هم ظهور و بروز کردند و مشاهیر متعددی از این قبیله برخاستند که علاوه بر شهرت و اعتبار اجتماعی، در مواردی مصدر تحولات مهم فرهنگی و اجتماعی قرار گرفتند و از این‌رو در منابع از آنها بسیار یاد شده است.

حضور و بروز رجال مرادی در تسلط بر فقه، بیان احکام و انجام قضاوت به نسبت اهمیت جایگاه آنان در بین رجال دینی، کارگزاران حکومتی و سهم قبیله‌ای‌شان در

مناطق عراق، مصر، مغرب و شام گسترده بوده، به نسبت عزل و نصب‌های دیگر، بادوام و طولانی بوده است؛ به علاوه با توجه به آنکه سهم خلافت اموی در انتصاب قضات ولایات گسترده و فراوان بوده، نقش دولت در کنترل محاکم دعاوی و هدایت آن به سوی خواسته‌ها و اولویت‌های حکومتی هم در این موضوع مشخص می‌گردد؛ البته مواردی هم وجود دارد که قضات از نظر عقیدتی و سیاسی و حتی گرایش‌های فقهی و حدیثی، به حاکمیت تعلقی نداشته‌اند. این امر محدود و در مورد شخصیت‌هایی صادق است که مواضع اجتماعی و جایگاه علمی‌شان روشن یا حداقل قابل بررسی باشد؛ لذا امویان نه تنها به دنبال تغییر عقل قبیله‌ای به سمت آگاهی سیاسی و تعمیق فهم دینی و معرفت اجتماعی نبودند، که به‌جداً در مقابل این مقوله قرار داشته، به‌شدت از ایجاد امت اسلامی پرهیز می‌کردند. بخشی از تصمیم‌سازی‌ها، اجرای سیاست‌ها و پیشبرد اهداف امویان در این مقولات، توسط شیوخ قبیله‌ای مراد و ساختار قومی آن پدید آمد که متناسب با جغرافیای سیاسی شهرهای تازه‌تأسیس متفاوت بوده است.

ابومسلم عبیده بن عمرو سلمانی مرادی از جمله شخصیت‌های معروف قبیله مراد است که در کوفه سکونت داشت. وی را سرور مراد، مأمور تقسیم عطایا و مستمری کوفیان در دوران خلیفه دوم دانسته‌اند. شهرت عبیده در بیان احکام و قضاوت، تا جایی است که مدت زیادی از عمرش را بر منصب قضاوت کوفه تکیه زد (سمعی، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۱۷۶-۱۷۷). مطابق با آنچه گفته شد، وی در برخورد با اهل بیت (علیهم‌السلام) با چالش‌های اساسی روبرو بوده است و در نهایت با تردید از آنان جدا گشته است. عبیده از شاگردان و اصحاب خاص عبدالله بن مسعود انصاری بود (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۹۶) و به فتاوا و سلوک علمی و عملی او تعلق شدیدی داشت (مقدسی، [بی‌تا]، ج ۲،

ص ۵۸۲).^۱ وی بنا به تصریح منابع از فقیهان دوران معاویه تا عبدالملک بن مروان در کوفه بود و در حدود سال‌های ۷۲ هجری از دنیا رفت (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، صص ۲۴۰ و ۲۸۲).

یکی دیگر از رجال مرادی مصر که مورد توجه شدید امویان بود، **عابس بن سعید مرادی غطفی** است که از زمان معاویه تا امارت عبدالعزیز بن مروان (۶۸هـ) بر مصر، مقام قضاوت ولایت مصر را برعهده داشت و در اواخر عمرش فرماندهی انتظامی مصر به وی واگذار شد. عابس مورد تأیید امویان بود و نقش بسیاری در

۱. عبدالله بن مسعود، کناره‌گیری از امور دنیایی و زهد را تنها راه رهایی از نزاع‌ها و چالش‌های دنیایی فرض کرده است (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۱۶). او از نظر سیاسی با سلوک نظری و عملی خلیفه دوم مماشات زیادی داشت و زبیر بن عوام را شایسته خلافت پس از عثمان می‌دانست (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۸۹)؛ البته این طرز تفکر، مورد توجه برخی از صحابه و تابعان قرار گرفت و پس از این، مبنا و مقدمه‌ای شد برای شکل‌گیری برخی مکاتب فقهی، کلامی و سیاسی که در تاریخ اسلام به وجود آمد (ر.ک به: ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۸۲)؛ به علاوه نقش و جایگاه ابن مسعود در تاریخ تحولات علمی و فرهنگی کوفه، به گونه‌ای است که ابن حجر عسقلانی وقتی از مدرسه کوفه به عنوان نخستین مدرسه اسلامی نام می‌برد، مؤسس واقعی آن را همین فرد معرفی می‌کند. نویسنده «الاصابه»، از اصول مدرسه کوفه، مقارنه و تفاوت آن با مدرسه مدینه و برخی دیگر از میزات این مدرسه که برگرفته از شخصیت ابن مسعود است هم سخن می‌گوید. مکتب کوفه نسبت به ابن مسعود و شاگردانش نظر متقن و مسندی داشت و معتقد بود: وجود اینان حجت و از هرگونه تفحص و تحقیق بالاتر است؛ همچنین نسبت به صحابه‌ای که در کوفه می‌زیستند، تمایل زیادی نشان می‌داد. در مکتب کوفه رگه‌هایی از گرایش‌های مذهبی و اجتماعی حاکم بر عراق و تأثیرپذیری از عمران و حضرات تمدن‌ها و فرهنگی‌های قدیمی‌تر هم مشاهده می‌شود (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۷-۶۰). از مهم‌ترین و نخستین شاگردان این مدرسه، همان اصحاب عبد الله بن مسعود بودند که آنها را این‌گونه توصیف می‌کند: «أصحاب ابن مسعود الذين يفتون و يقرئون» (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۸۳). برخی از مشاهیر مذحجی که عبیده بن عمرو سلمانی (م ۷۲هـ) هم از آن جمله است، از معروف‌ترین تربیت‌یافتگان این مکتب هستند (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۹۹).

استقرار حاکمیت و تداوم قدرت این خاندان در مصر داشت؛ چنان‌که ابن عبدالحکم به نقش وی در گرفتن بیعت برای یزید بن معاویه و قرارگرفتن این منطقه در ید قدرت مروانیان اشاره صریح دارد. عابس نمونه‌ای از رجال دینی است که هیچ سابقه‌ای در فراگیری و به کارگیری علوم دینی از وی ثبت نشده است؛ به عبارتی او حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت و به همین نسبت تناسبی بین آنچه او می‌گفت، با کتاب و سنت دیده نمی‌شد؛ چنان‌که وقتی مروان حکم، از او سؤال کرد بر چه اساس داوری می‌کند، عابس در جوابش گفت: بر اساس آنچه می‌داند، نه کتاب و فرایض (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، ص ۲۶۱-۲۶۲). جالب است که عابس به عنوان یکی از روات مشهور مصری هم مطرح بوده است (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۱۶).

ابوالمسلم مرادی از دیگر رجال مرادی در مصر است که در زمان امارت عمرو بن عاص، امنیت‌بخشی به فسطاط بر عهده وی بود (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۲۹۸) و پس از آن به خاندان اموی بسیار خدمت کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۱، ص ۲۰۰-۲۰۲).

یکی از شیوه‌های همکاری مراد شام و مصر با دستگاه خلافت اموی، تعامل پیوسته با خلفا و ایجاد حلقه اتصال با سران قبایل، رجال بلاد و اشراف عرب بود. این‌گونه تعاملات که گاه با حضور نمایندگان قبایل و شهرها و گروه‌های فعال اجتماعی و عقیدتی در مرکز خلافت اموی صورت می‌گرفت و به «وُفود» شهرت داشت، سهم مؤثری در انتقال اخبار دستگاه خلافت، کنترل امور و ایجاد علاقه و تبعیت در افکار عمومی به سوی همفکری و همکاری با امویان داشت. این روش همچنین رهیافت مهمی برای کارسازی و ایجاد زمینه همکاری یا به عکس اعلام مخالفت با حاکمیت وقت را فراهم می‌کرد. این مقوله از جمله عوامل عمده همراهی بخشی از مراد با امویان برای تثبیت جایگاه اجتماعی خود و بهره‌مندی از امکانات خلافت اموی به نفع منافع قبیله‌ای بود. برخی از رجال مهم قبیله مراد که به مناسبت‌های مختلف با همین سیاست به شام رفتند و مورد خطاب و عتاب یا شفقت

و ملاطفت امویان قرار گرفتند، عبارتند از: بُریم بن حَبیب مرادی (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۵، ص ۷۰)، عَایِر جُمَلی (همان، ص ۱۳۵-۱۳۷) و هانی بن عُرَوه مرادی. بُریم در رأس گروهی از مراد که ساکن شام بودند، به دربار معاویه آمد و با قدردانی از اقدامات دستگاه خلافت، آمادگی خود را برای انجام هر خدمتی به این خاندان اعلام کرد (همدانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۶-۱۹۹). نمونه دیگر، آمدن عَایِر جُمَلی از مصر به شام است (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۶، ص ۱۳۵-۱۳۷) که پس از جریان کشته شدن محمد بن ابی بکر رهسپار شام شد و معاویه را از چگونگی کشته شدن محمد بن ابی بکر با خبر کرد (ابن یونس، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

سنت وفود سران قبایل در نزد خلیفه همواره از زمان معاویه مرسوم بوده است و در دوران بعد هم ادامه یافته است. دلیل این مدعا، حضور برخی رجال مرادی عراق و مصر در شام در دستگاه اموی پس از مرگ معاویه بوده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۵، ص ۴۵-۵۲).

بنی امیه همچنین با تحریک احساسات قومی، وطنی و قبیله‌ای جامعه، از آن به عنوان ابزاری کارآمد برای حفظ ساختار قبیله‌ای دستگاه خلافت استفاده می‌کرد. این فرهنگ چنان در بین اعراب رواج یافته بود که برخی از رجال عرب از هرگونه رسم «موالاه» - که غیرعرب را وارد حوزه انسانی عرب می‌کرد - خودداری می‌کردند و شأن خود را برتر از این می‌دانستند. شاهد این مدعا عمرو بن مُتَشَر مرادی است که وقتی عبدالملک بن مروان از وی خواست تحلیف کسی از غیرعرب را بپذیرد، سر باز زد (ابن ابی الحدید، [بی‌تا]، ج ۲۰، ص ۱۶۱).

بخش مهمی از رجال مرادی، در دوره‌های مختلف خلافت اموی دست از همیاری و همسویی با این خاندان برنداشتند و در حوادث سخت، به آنها مدد رساندند. یکی از مصادیق این مدعا، دوران خلافت مروان بن حکم (مؤسس شاخه مروانی خلافت بنی‌امیه) و سیاست وی برای تسلط بر مصر است. با استناد به اخبار منابع مهم این حادثه، آنچه سبب تسریع حاکمیت مروانیان بر مصر و شکست مرزهای دفاعی

آل‌زبیر شد، همدستی برخی رجال مصری با بنی‌مروان و خیانت آنها به والی مصر بود. شخصیت‌هایی چون عابس بن سعید مرادی که به تعبیر مقریزی یکی از شیعیان مروان بود، در این موفقیت سهم بسزایی داشت (مقریزی، ۱۹۹۷، ج ۴، ص ۳۵۲-۳۵۳). با توجه به توصیفات ابن عبدالحکم از این گروه، می‌توان گفت زمینه‌های اصلی پیروزی امویان بر زبیریون در نبرد خَنْدَق (۶۵هـ) را اشراف قبیله‌ای مصر فراهم کردند (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، ص ۱۷۱-۱۷۲).

بهره‌برداری از شعار «يَا لثَارَاتِ عُثْمَانَ»، تحریک احساسات سیاسی، احیای خاطرات گذشته و در نهایت فرار و خروج عامل زبیریون، زمینه‌های ورود مروانیان را به مصر تسریع کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۸۱). جالب است که اعتبار رجال مرادی نزد بنی‌مروان، چنان بود که همواره آنها را به خود نزدیک می‌ساختند (ابن یونس، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۲۷) و وساطت و شفاعتشان را در مورد کسانی که مغضوب واقع می‌شدند، می‌پذیرفتند و از قدرت مشاوره و توانایی آنان برای حل مشکلات اجتماعی (مقریزی، ۱۹۹۷م، ج ۴، ص ۵۸۶) و ادارهٔ امور بهره می‌بردند (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۲۱۴-۲۱۵).

بنی‌امیه نیز از رجال مرادی برای مدیریت اجرایی و نظامی و اداری قلمرو خلافت بهرهٔ فراوانی برد، و گروهی از جنگاوران و مشاهیر قبیله‌ای مراد در زمره کارگزاران اموی قرار گرفتند که از آن جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد: عَلْقَمَةُ بْنُ يَزِيدٍ مُرَادِي غَطِيفِي، والی اسکندریه (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۵) و فرماندهی لشکر اموی در مصر در دوران خلافت معاویه (کندی، [بی‌تا]، ص ۳۶)، عمرو بن سعید مرادی، نخستین استاندار مصر در دوران بنی‌مروان (ابن خلدون، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۱۸)، عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مُرَادِي، والی طَنْجَه در زمان خلافت هشام بن عبدالمملک (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، ص ۲۴۴-۲۴۶)، عمرو بن سوید مرادی، والی طِرَابُلُس در دوران هشام بن عبدالمملک (همان، ص ۲۵۰-۲۵۴)، محمد بن سعید مرادی، کارگزار اموی دِمَشْق در ایام خلافت ولید بن یزید بن عبدالمملک که تا زمان تسلط عباسیان بر شام زنده بود و توسط آنها بسیار شکنجه شد (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۴۷).

حضور بنی‌مراد در فتوحات دوره آل مروان: قبیله مراد از جمله قبایل مهم عربی است که به دلیل برخورداری از روحیه جنگاوری و توانمندی نظامی، در میدان‌های نبرد مورد توجه بنی‌امیه بود و به‌ویژه مشاهیر قبیله‌ای مرادی، برای جنگیدن با غیرمسلمانان و حفظ و توسعه مرزهای خلافت اسلامی و سرکوب تحرکات سیاسی — نظامی به کار گرفته می‌شدند. یکی از مهم‌ترین این برخوردها نبرد با بربرها در مغرب بود. به نوشته کندی، شریک بن سُمی مرادی غطفی، به دستور عمرو بن عاص با بربرهای لواته جنگید (کندی، [بی‌تا]، ص ۳۲). وی همچنین موفق شد قلمرو خلافت اموی را در مغرب گسترش دهد (ابن عبدالحکم، همان، ص ۲۱۸-۲۲۳)؛ به علاوه عمرو بن سُوید مرادی، والی طرابلس، جان خود را بر سر نبرد با بربرهای طنجه از دست داد (همان، ص ۲۴۴-۲۴۶).

حضور رجال مرادی در فتوح شرق و شمال خلافت اسلامی هم گزارش شده است. به نوشته بلاذری، زمانی که محمد بن قاسم ثقفی برای فتح سِند عازم شد، گروهی از رجال کوفه که مرادی‌ها هم در بینشان بودند، با او همراه شدند و در فتح این منطقه، مشارکت کردند (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۵۳۵)؛ همچنین اخباری از حضور رجال مرادی در جهاد با رومیان در منطقه شام موجود است (مزی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۳۰). مواضع مراد نسبت به خوارج در دوران اموی: یکی از زمینه‌های حضور جدی بنی‌مراد، مربوط به جریان شکل‌گیری و سیر تاریخی حرکت خوارج در تاریخ اسلام است. با توجه به آنچه درباره دوران خلافت علی علیه السلام گفته شد، نخستین رگه‌های ظهور این گروه و به تبع، نمایش افکار و سلوک اخلاقی‌شان، در پیکار صفین معلوم گشت و شخصیت‌هایی چون عبدالرحمن بن ملجم مرادی و صالح بن شقیق مرادی نمایندگان این طرز تفکر بودند؛ اما با این حال مواضع قبیله مراد در ارتباط با خوارج در دوران اموی نیز همچون سایر حوادث در دو رویه موافقت و مخالفت بوده است.

درباره همراهی و همفکری رجال مرادی با فرقه‌های گوناگون خوارج، اخبار متعددی وجود دارد که حکایت می‌کند مردان قبیله مراد نه تنها در رأس این فرقه‌ها بودند که عملاً خود اسباب جدایی و ایجاد انشعاب در تفکر خوارج را فراهم می‌آوردند؛ برای نمونه منابع تاریخی از برخورد مهلب بن ابی‌صفره با خوارج ازرقه و صفریه در دوران عبدالملک یاد می‌کنند که در بخشی از این نبردها، رجال مرادی روبروی وی قرار گرفتند و با او به جنگ پرداختند. به نوشته یعقوبی، ابوزیاد مرادی، رهبر خوارج ازرقه در سال‌های ۷۸ هجری بوده که جرّاح بن عبدالله حَکَمی مَذحِجی او را مغلوب کرد و به قتل رساند (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۲۵). همچنین مُهَلَّب اَزْدی موفق شد در دوران خلافت عبدالملک و در ایران، یکی از شعرای خوارج صُفْریه را که با اشعار خود خوارج دیگر را برمی‌انگیخت، به قتل برساند (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۰۹).

به استناد اخبار تاریخی، گستره فعالیت خوارج در این دوره تا یمن و مغرب هم کشیده شد. شدت خرابی‌های ناشی از حملات این فرقه در بلاد مختلفی چون حجاز و یمن، به گونه‌ای بود که عملاً بنی‌امیه در آخرین سال‌های حیاتش، نه تنها قادر به کنترل اوضاع نبود، که برای حفظ مناصب و مسئولیت‌هایی که به کارگزاران خود می‌سپرد، با مشکلات بی‌شماری روبرو بود. آخرین اخبار فتنه خوارج در دوران اموی، مربوط به خوارج اِباضیه است که حرکت خود را از بَصْرَه آغاز کردند و با دنبال کردن آن در یمن، قصد داشتند به شام نفوذ کنند. سرعت حرکت خوارج و غارت‌های ناشی از آن، به علاوه دعاوی این گروه درباره دستیابی به خلافت اسلامی، چنان بود که حتی رجال دینی، صحابه و بسیاری از مشاهیر حجاز، از شرّ آنان در امان نماندند و مجبور شدند صبر، سکوت و مماشات در پیش بگیرند. به نوشته متون تاریخی، دو تن از رجال مرادی در این جریان با خوارج همدست شده، موفق شدند فرمانده نظامی امویان، عبدالملک بن محمد هَوَازِنی را که با سپاهی از شام راهی حجاز و یمن شده بود، به قتل برسانند. منابع با نقل حادثه از زبان زنی که شاهد این حادثه

بوده، نتیجه می‌گیرند نقشه قتل این سردار اموی از پیش تعیین شده بود و قاتلان برای اجرای تصمیم خود آمادگی کافی داشتند. به استناد برخی گزارش‌ها پسران مرادی در یک حمله، همه سپاه اموی را از پای در آوردند و کشتند (حدود ۱۳۰هـ)، که البته قابل تأمل است. با استناد به همین گزارش، مخالفان اموی پس از این، بلافاصله با داعیان عباسی همراه شدند و با آنها برای خلافتی جدید بیعت کردند. در این گزارش و نیز دیگر اخبار این حادثه به انواع گرایش‌های فکری مخالفان اموی تصریح نشده است.

در تضاد با مواضع رجال مرادی در عراق، حوادث مغرب بیانگر خدمات سرداران اموی برای دفع فتنه خوارج و نبرد با آنان برای حفظ قلمرو خلافت اموی بوده است (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۱۴۶/ ابن خلدون، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۴). به نوشته ابن عبدالحکم، عمرو بن سَویِد مرادی، والی طرابلس در دوران هشام بن عبدالملک موفق شد با خوارج اِباحی این منطقه بجنگد (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، ص ۲۵۰-۲۵۴).

نقش بنی‌مراد در مخالفت و دشمنی با جنبش‌های سیاسی - اجتماعی دوران اموی: برخی منابع تاریخی، بر حضور قبیله مراد در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی این عصر نیز تصریح کرده‌اند؛ البته این حرکات با توجه به مبادی و مقدماتی که از آغاز تا پایان برایشان متصور شده‌اند، در قالب قیام‌های شیعی یا حرکت خوارج نمی‌گنجند.

حضور قبیله مراد در نزاع‌ها و چالش‌های مربوط به تحولات سیاسی - نظامی **عُبَیدالله بن حُرّ جُعفی مَذْحِجی** ثبت شده است. جُعفی که برای مقابله با رقبا و تأمین خواست‌ها و نیازهای خود و یارانش و بدون داشتن هدف فعالیت می‌کرد، زمانی با مختار و در برهه‌ای دیگر با آل زُبَیر درگیر شد. درباره همراهی گروهی از قبیله مراد با وی، علاوه بر احساسات قومی که نقش مهمی داشته، نقل شده است برای غلبه بر دشمنانش، همواره از راه وعده‌دهی و تهدید، گروهی از قبایل را با خود همراه می‌ساخته که از آن جمله، قبیله مراد کوفه و تنی چند از رجال این قوم بوده است. به

استناد نوشته دینوری، در نبرد عبیدالله جعفری با مختار، قبیله مراد در کنار جُعفری قرار داشتند و فرماندهی بخشی از سپاه هم بر عهده دِلَهَم بن زیاد مرادی بود (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۲۹۷-۳۰۰).

با توجه به اینکه مطابق گزارش فوق، فرماندهی سپاه مختار هم در این زمان بر عهده مردی دیگر از رجال مرادی بوده است، باید گفت در مواردی - چون این نمونه - آنچه این دو را روبروی هم قرار داده بود، فراتر از احساسات قومی، وطنی و تفاخرات قبیله‌ای بوده است. همین موضوع می‌تواند تفاوت هدف و طریق وصول این دو جنبش را با یکدیگر مشخص کند. دِلَهَم مرادی علاوه بر این، موظف شد از توسعه نفوذ آل زُبیر و دست‌اندازی آنها به نواحی بین تَکْرِیت تا مَدائن، جلوگیری کند (طبری، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۳۴۳۸-۳۴۴۱)؛ هرچند فرزندان زُبیر بن عَوام هم از تیغ تیز مواضع متغیر رجال مرادی در امان نماندند؛ چنان‌که به نوشته ابن اثیر مردی از قبیله مراد، سر عبدالله بن زُبیر اسدی را از بدنش جدا کرد و نزد حَجَّاج بن یوسف ثَقَفی آورد تا در ازای آن پانصد سکه طلا دریافت کند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۳۵۶).

نقش مرادی‌ها در افشاگری علیه امویان: مطابق آنچه گفته شد، مواضع رجال و قبیله مراد در شرایط مختلف یکسان نبوده و اگرچه با ارائه استنادات تاریخی، روشن شد بیشترین عرصه فعالیت مرادی‌ها در جهت‌گیری علیه اهل‌بیت علیهم‌السلام و مشارکت در تحولات سیاسی امویان به نفع حاکمیت آنها بوده، اما اخبار و گزارش‌های موجود، حکایت از نقش و حضور رجال مرادی، آگاهان به مقتضیات زمان و کسانی از هواداران اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد که برای تشریح و تعریف جایگاه آنان و ایجاد زمینه‌های لازم برای استقرار حکومت دینی مبتنی بر آموزه‌های مکتب تشیع، تلاش کردند؛ ولی عموماً نتوانستند خویشاوندان خود را متقاعد سازند و به سبب صبغه قبیله‌ای شهرهای اسلامی و ساختار پرنفوذ نظام قبیله‌ای بر جامعه قرن نخست، مشاهیر مرادی که دارای شِمّ سیاسی بهتری بودند، نتوانستند چندان بر تغییر رویه قبیله

تأثیرگذار باشند؛ لذا در این گونه موارد، همراهی برخی از نیروهای قبایل از رجال مشتهر به هواداری از اهل بیت، چون هانی بن عروه، بیشتر از هر چیز به دلیل حمایت قومی و تعلقات نسبی بوده است که در مواردی، همین همخونی و احساسات قومی در برابر حسابگری‌های قبیله‌ای و سیاست‌های امویان رنگ می‌بخت و به نسبت تغییر اوضاع و جهت‌گیری جنگاوران، شیوخ و توجیهات فضای اجتماعی دچار چرخش می‌شد. نمونه این مدعا، پا پس کشیدن مذحج کوفه از حمایت هانی بود. هانی بن عروه از هواداران اهل بیت علیهم‌السلام و یکی از شیوخ مراد و مشاهیر شهر کوفه بود که به استناد اخبار موجود، دو مرتبه و طی زمان‌های متفاوت به دربار اموی احضار شد؛ یک بار آن زمانی بود که کثیر بن شهاب حارثی مذحجی، والی مذحجی خراسان، به دلیل اختلاس فرار کرد و نزد هانی در کوفه پناه آورد که هانی او را نزد معاویه وساطت کرد.^۱ به نظر می‌رسد علت این امر، تعلقات قومی و روابط خویشاوندی‌ای بوده که بین هانی و کثیر وجود داشته است؛ زیرا بر خلاف پذیرش درخواست هانی، او را به سبب هواداری از علی علیه‌السلام مورد مذمت قرار داد (احمدی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶). زمان دیگر، آن هنگام بود که معاویه برای تعیین جانشینی یزید پس از خود، بزرگان شهرهای مختلف را به شام فرا خواند. ابن ابی الحدید نقل می‌کند چون هانی باخبر شد که معاویه قصد دارد یزید را به جانشینی خود منصوب کند، به مسجد رفت و مردم را از شخصیت یزید آگاه کرد. معاویه در واکنش به این کار و برای خنثی کردن سخنان هانی، او و بزرگان عرب را فراخواند و آنچه درخواست کردند، اجابت نمود؛ به علاوه هانی را موظف کرد تا از مردم عراق برای پسرش یزید بیعت بگیرد (ابن ابی الحدید، [بی‌تا]، ج ۱۸، ص ۴۰۸-۴۰۹). هیچ خبر قطعی‌ای مبنی بر اقدام هانی در تبعیت از دستور معاویه وجود ندارد (احمدی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶)؛ لذا با توجه به آنکه

۱. بلاذری به غلط نام فردی که وساطت کثیر را نزد معاویه کرد، شرح بن هانی مرادی آورده است (بلاذری، ۱۹۸۸م، ص ۳۷۸).

گروهی از شیعیان با اتصال به ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) به تقیه اعتقاد جدی داشتند و کسی چون هانی به علوی بودن مشهور بوده و معاویه به‌خوبی می‌دانسته است از قبل افرادی چون هانی نمی‌تواند سیاست‌هایش را عملی کند، وی کاری برای معاویه نکرده است.

از دیگر موارد مبارزات فرهنگی مرادی‌ها بر ضد امویان، اقدام «حُجر المرادی» است. وی از جمله هواداران اهل بیت (علیهم‌السلام) بود که به سبب اتصال به خاندان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وعلیهم‌السلام) در مقابل کارگزاران فاجر و ظالم اموی عراق ایستاد و سیاست‌های دستگاه خلافت را افشا نمود؛ از این‌رو مورد شکنجه قرار گرفت (شیروانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۳).

اخبار موجود درباره حضور قبیله مراد و مشاهیر آن در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی دوران امویان، متعدد و متنوع است؛ زیرا رد پایشان را در هر قیام، جنبش، شورش و فتنه‌ای که در این عصر رخ می‌دهد، می‌توان به طور تقریبی یافت. این گونه رویه‌های مختلف، البته محقق را در تشخیص مواضع فکری و عملی قبیله مراد دچار مشکل می‌کند، اما در عین حال حضور و مشارکت رجال این قبیله در عراق در حوادث مختلف و مواضع متفاوت آنان، می‌تواند دلیلی قطعی بر اعلام موجودیت‌شان در تاریخ و واکنش آنها نسبت به مسائل پیرامون‌شان باشد. انگیزه‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های این قبیله، سؤال‌های دیگری است که در ادامه این موضوع مطرح می‌شود. با توجه به حضور گسترده قبیله مراد در جنبش‌های شیعی یا علوی، نخست این موضوع بررسی می‌شود.

نقش بنی‌مراد در همراهی با قیام‌های شیعی

مواضع مراد نسبت به قیام مُسلم بن عَقیل: نخستین حادثه مهمی که رجال مرادی به طور صریح در آن از اهل بیت (علیهم‌السلام) حمایت کردند، قیام مسلم بن عقیل و بر محور شخصیت هانی بن عروه مرادی است. رابطه مسلم با هانی مربوط به زمانی است که

حسین بن علی علیه السلام در جواب نامه کوفیان، مسلم را به آن شهر فرستاد (ابن حبیب، [بی تا]، ص ۴۸۰/ ابن عساکر، ۱۴۱۴ق، ص ۳۲۶). به نظر می‌رسد با توجه به موقعیت هانی در بین کوفیان، شیعیان و رجال عراقی (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۸۳-۲۸۴) و سابقه و ارادت وی به اهل بیت علیهم السلام، ارتباط مسلم با هانی می‌توانست پیام‌آور خوبی برای تسریع و توفیق قیام حسین بن علی علیه السلام باشد. همزمان با ورود عبیدالله به کوفه، شریک بن أعور حارثی مَذحِجی که از هواداران اهل بیت علیهم السلام در بصره و از بزرگان این شهر بود، از بصره به این شهر آمد و به سبب دوستی با هانی، در منزل وی اقامت کرد (دینوری، ۱۹۶۰، ص ۲۴۲). به نظر می‌رسد با توجه به موقعیت شریک در بصره و احساس خطری که ابن زیاد از جانب وی می‌کرد، ترجیح داد او را با خود به کوفه بیاورد. شریک کسی بود که طرح کشتن ابن زیاد را به مسلم پیشنهاد داد (طبری، [بی تا]، ج ۷، ص ۲۹۳۶) که به دلیل اکراه هانی و خودداری مسلم از کشتن ابن زیاد به صورت ترور، عملاً ایده شریک انجام نشد (دینوری ۱۳۶۸ش، ص ۲۴۲-۲۴۳).

حضور مسلم در منزل هانی، آثار و پیامدهای بی‌شماری به دنبال داشت. در طی این مدت، مسلم از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفت و شرح اخبار آن را برای آن حضرت گزارش داد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۴۸/ ابن شهر آشوب، [بی تا]، ج ۳، ص ۲۴۰ - ۲۴۵)؛ به علاوه در فراهم آوردن سلاح و نیرو هم اهتمام ورزید (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۱). از سویی، به نظر می‌رسد عبیدالله حضور هانی در کنار مسلم و پشتیبانی از وی را تهدیدی جدی برای حفظ حاکمیت امویان در کوفه می‌دانست؛ لذا سران قبایل و رجال کوفی را مأمور کرد تا هانی را به دربار بیاورند. انجام این کار برای امیر به معنای رویارویی با هانی بدون خونریزی بود و برای اشراف علاوه بر اعلام تبعیت از امویان، از سر احساسات قومی و عصبیت قبیله‌ای تلقی می‌شد؛ اما در حقیقت، احضار هانی به دربار، حبس و قتل وی را به دنبال داشت (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۶۴-۳۶۵). انتشار خبر حبس هانی در دارالاماره کوفه، قبیله مَذحِج را برآشفته و آنها را در

اطراف قصر جمع نمود. در این تحصن، شاخه مُراد که هانی از آنان بود، حضور جدی‌تری داشتند؛ چراکه تعداد مرادی‌هایی که آنجا بودند، دوازده هزار نفر بود (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۵۹).

عصبیت قبیله‌ای، بیانگر آن است که هانی در کوفه و نزد قبیله‌اش دارای اعتبار و احترام بوده و حفظ جانش به‌ویژه برای قبیله مذحج یک تکلیف قومی محسوب می‌شده است. حضور عمرو بن حجاج زُبَیدی در بین این قوم، این استنباط را تأیید می‌کند؛ چنان‌که در خطاب به نیروهای حکومتی اعلان کردند ما نه بیعت شکسته‌ایم و نه خواهان تفرقهٔ جماعت هستیم (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۴-۵۵)؛ از این‌رو هم به‌راحتی فریب خوردند و نتوانستند جان هانی را نجات بدهند.

اگرچه در منابع به علت جمع‌شدن مذحجی‌ها و پراکنده‌شدن این قبیله در حادثه هانی تصریح نشده است، اما قراین مختلف و شواهد مهم دیگری را می‌توان یافت که در قالب خطابه، شعر و مرثیه و امثال آن، برخی از ابعاد این مسئله را تبیین می‌نماید. یکی از دلایل این مدعا، ملاقات شُرَیح با هانی قبل از قرارگرفتن در جایگاه خطابه با مذحج و سخنانی بود که هانی به شُرَیح گفت و از او خواست فریب امویان را نخورد و مردم را هم فریب ندهد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۶۷-۳۶۸). با عنایت به این حادثه، آنچه بیشتر از هر چیز دیگری بروز دارد، نقش تعصبات قبیله‌ای و احساسات قومی قبیله مذحج نسبت به هانی بن عروه است.

مصادیق دیگر عدم همدلی و اشتراک مرامی قبیله مراد با یکدیگر و همدلی با عبیدالله را می‌توان در: جداشدن از سپاه مسلم، عدم حضور رجال بزرگ مذحجی کوفه در تحصن مقابل قصر و جایگاه و نقش صاحب‌نفوذان این قبیله در دفع قیام مسلم یافت. هانی پس از کشته‌شدن مسلم، در بازار کوفه کشته شد و کسی هم به

فریادش نرسید (مفید، ۱۹۶۰م، ج ۲، ص ۶۳-۶۴).^۱ با استناد به اقوال تاریخی، مسئله هانی اسباب علنی شدن قیام مسلم را فراهم کرد؛ زیرا یکی از مطالبات مسلم در آغاز قیامش، آزاد کردن هانی از قید اسارت بود (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۴ به بعد). پس از این، مسلم به همراه چهار هزار نیرو، قیامش را علنی کرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۶۸-۳۶۹). سپاه مسلم به روش معمول نبردهای آن زمان، ترکیب قبیله‌ای داشت و قبایل عدنانی و یمنی کوفه، در آن حضور داشتند (اصفهانی، ۱۹۶۵م، ص ۷۳-۷۴). یکی از این قبایل، مراد بود که مسلم همراه با آنها در میانه سپاه قرار گرفت (ابن عبدربه، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۲۱۹-۲۲۰). در بررسی علت این جدایی و با استنباط از سخنان اشراف کوفی - که خویشاوندان خود و مردم را از مسلم دور می‌کردند - می‌توان گفت: منابع معیشتی عموم اعراب توسط دستگاه خلافت که هم‌اکنون در دست امویان بود، تأمین می‌شد. ترس از دست دادن این مقرری‌ها، احساس هراس از برهم خوردن اوضاع و از دست رفتن موقعیت‌های اجتماعی و قدرت اقتصادی‌ای که در اختیار داشتند، سیاست چماق‌به‌دستی‌ای که عبیدالله در کوفه به وجود آورده بود و با ایجاد هراس و بهره‌برداری از این تشنگی فکری و ناهمگونی رفتاری کوفیان و عدم ثبات عقیده و فشار عمومی جامعه کوفه، آن را به نفع امویان تغییر داد، مردم را به سرعت از مسلم جدا کرد و در خلسه فرو برد؛ چنان‌که همراهی مراد با مسلم چندان نپایید و با این بهانه که «ما به خانه می‌رویم، ببینیم عاقبت کار چه می‌شود؛ ما را با فتنه چه کار»، مسلم را با نیروهای اموی تنها گذاشتند (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۵۰-۵۱).

مواضع رجال مرادی نسبت به قیام حسین بن علی (ع): با عنایت به آنچه درباره حضور مسلم در کوفه و مواضع قبایل کوفی نسبت به قیام وی علیه امویان صورت گرفت،

۱. دینوری قتل هانی را قبل از شهادت مسلم و طبری این حادثه را پس از شهادت مسلم می‌دانند (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۲۴۴/ طبری، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۲۹۶۰)؛ اما با توجه به قراین تاریخی، باید گفت قتل هانی پس از شهادت مسلم بوده است.

می‌توان علت‌های متعددی در عدم همراهی کوفیان با قیام امام حسین (ع) و خیانت رهبران کوفه به مسلم و اضطراب مردم برشمرد: از سوی حسین بن علی (ع) که به شرایط و اوضاع جامعه آگاه بود و برای حفظ شریعت و سنت نبوی و اصلاح امور، در راستای دعوت کوفیان و نامه مسلم بن عقیل، استوار بر عهد و هدف خود، راهی عراق شد، تدابیری اندیشید تا آنهایی که دست بیعت به سوی امام دراز کرده، خواهان مقابله با نظام ظالم اموی بودند را برای قیام آماده نماید. حرکت مسلم نیز در این راستا، در جهت اهداف قیام حسین بن علی (ع) قرار داشت؛ همان‌طور که عبیدالله پس از کشتن مسلم، همواره سیاست‌های سختی برای مؤاخذه کوفیان به کار گرفت و گروه زیادی از آنان را برای رویارویی با حسین بن علی (ع) فراهم آورد.

در ترکیب قبیله‌ای سپاه کوفه در واقعه کربلا، نام قبیله مراد و رجال و جنگاوران این قبیله مشاهده نمی‌شود؛ لذا با توجه به قراین دیگر، می‌توان احتمال داد موضع مرادی‌ها در این زمینه یا همچون دیگر شاخه مذحجی یعنی نخع، اعلان بی‌طرفی بوده است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۳۶)؛ چه اینکه در میان فرماندهان و جنگاوران سپاه کوفه، نامی از رجال مرادی به چشم نمی‌خورد. از سوی دیگر، مواضع قبیله مراد در همراهی با قیام امام حسین (ع)، تنها به حضور رجال این قبیله خلاصه می‌شود.

یکی از رجال شناخته‌شده کوفه نافع بن هلال مرادی جُمَلی است که درباره نام و نسبش، اقوال مختلفی وجود دارد و البته ناشی از تصحیف یا غفلت نویسندگان بوده است (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۰۹-۱۱۰)؛ زیرا با استناد به اخبار تاریخی، مقاتل، و مضامین رجزهای نافع در کربلا، می‌توان گفت: وی منسوب به شاخه مراد و خاندان بنو جمل و از هواداران اهل بیت (ع) در کوفه بوده است. برخی بر این عقیده‌اند که نافع در نبردهای دوران امام علی (ع) حضور داشته است که به نظر می‌رسد این گروه از مورخان، وی را با هند بن عمرو جُمَلی اشتباه گرفته باشند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۵۳۰-۵۳۱). از سوی دیگر رجالیون شیعه، نافع را در زمره اصحاب امام حسین (ع) آورده‌اند

(طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۰۶) و در زیارت ناحیه مقدّسه و زیارت رَجَبیه، بر وی سلام فرستاده شده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۹ق، ص ۷۱/ هیثمی، ۱۹۸۸م، ص ۲۷۲).

نافع پس از شهادت مسلم، از کوفه خارج شد و در منزل عذیب هِجانات، امام حسین (ع) را ملاقات کرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۰۴-۴۰۵). وی یکی از سلحشوران سپاه امام حسین (ع) بود که در شب تاسوعا همراه با عباس بن علی (ع) بر عمرو بن حجاج زُبَیدی غلبه کرد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۱۲-۴۱۳) و در روز عاشورا با تیرهای زهر آگین و فریادهای بلند و رجزگونه‌اش به سوی دشمن حمله می‌برد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۴۱-۴۴۲). در این رجزها، نافع افتخار می‌کند که پیرو امام علی (ع) است و کوفیان را پیروان عثمان و یاوران شیطان معرفی می‌کند (ابومخنف، ۱۳۷۸ش، ص ۲۵۵-۲۵۶). وی موفق شد دوازده نفر از کوفیان را به هلاکت برساند (خوارزمی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۱) و خودش نیز به ضرب شمشیر شِمر بن ذی الجُوشَن به شهادت رسید (ابومخنف، ۱۳۷۸ش، ص ۲۷۵-۲۷۷).

جابر بن حارث سلمانی (طبری، همان، ص ۴۴۶). **جُنَادَة بن حارث سلمانی** (قاضی نعمان، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۷)^۱ و **مُجَمَّع بن عبدالله عائِذی** نیز از دیگر رجال مرادی هستند که در حمله نخستین کوفیان به شهادت رسیدند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۴۶).

مواضع مراد نسبت به قیام مختار ثقفی: مرادی‌ها اگر در حوادث دیگری چون جنبش مختار ثقفی هم حضور داشتند، این امر به معنای ثبات نظر و حمایت کامل از اندیشه‌های رهبران قیام یا پابندی به اصول نظری آنان نبود؛ زیرا پس از این تا زمان استقرار مروانیان در عراق، ثبات سیاسی از جامعه عراق و به‌ویژه شهرهای مهمی چون کوفه و بصره رخت برپست و همین مسئله در کنار مباحث مهم جامعه‌شناسی شهری کوفیان - که پیش از این گفته شد - امکان هر گونه تصمیم‌گیری و ثبات رأی را از آنان سلب می‌نمود و کوفیان را درگیر طوفان‌های

۱. بنا به گفته‌ای نام وی جُنَادَة بن حارث بوده است (قاضی نعمان، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۷).

شدید، دسته‌بندی‌های سیاسی و نظامی می‌کرد. در برخوردهای مختار با عبیدالله بن حُرّ جُعفی، فرماندهی دو سپاه را افراد مرادی برعهده داشتند (دینوری، ۱۹۶۰م، ص ۲۹۷-۳۰۰) و اگرچه هر دو از یک قبیله بودند، اما به دلیل تقابل جدی مبانی اندیشه اجتماعی جعفی - که بیشتر از هر چیز قصد فتنه‌گری داشت - با اصول فکری مختار که مدعی پیروی از کتاب و سنت و هواداری از اهل بیت علیهم‌السلام بود، این دو روبروی هم قرار گرفتند و با هم جنگیدند. از سویی در نبرد خازر که پاره‌ای از شعارهای مختار را محقق ساخت، نام رجال مرادی دیده می‌شود که در کنار مختار یا روبروی او صف‌آرایی کردند. به نوشته طبری، عبدالرحمن بن حصین مرادی، یکی از یاران ابن زیاد را به انتقام شرکت در قتل هانی بن عروه کشت (طبری، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۲۹۶۰) و مردی مرادی، به دستور مختار و به انتقام شرکت در واقعه کربلا به هلاکت رسید (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۶۴). اگرچه به طور مشخص انگیزه اصلی این اقدام در منابع تصریح یا اشاره نشده است، اما با توجه به آنکه صف‌آرایی دو سپاه در این نبرد، بازتابی از واکنش مردم نسبت به واقعه کربلا بود و انگیزه‌های قومی، گرایش‌های اجتماعی، همسویی با نظام سیاسی خلافت امویان و حسابگری‌های مادی در لایه‌های ذهنی و رفتاری شیوخ قبایل و اشراف شهری مشاهده می‌شد، می‌توان برخی از لایه‌های پنهانی که در بازخوانی علل رفتارهای ایجادشده در حوادث این دوران نقش داشتند را مورد تحلیل تاریخی قرار داد؛ به گونه‌ای که در پیرامون اندیشه هواداری مختار از بنی‌هاشم، رگه‌هایی از تفاوت سلوک نظری و عملی وی با این خاندان مشاهده می‌شود؛ برای نمونه طبق اخبار موجود، چنین استنباط می‌شود که برخی از شیعیان و کسانی که با مختار همراه شده بودند، پیوسته از برخی گرایش‌های عقیدتی و فکری و رفتاری وی انتقاد می‌کردند و با ارتباط با محمد بن حنفیه، به این نتیجه رسیدند که وی از اوضاع پیش‌آمده در کوفه، ناآگاه و بی‌ارتباط با آن است. به نوشته

طبری، ریاست گروهی از کوفیان که نزد محمد بن حنفیه رفتند و او را از اوضاع کوفه باخبر کردند، بر عهده ابوالاحراس مرادی بود (طبری، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۳۴۰۵).

مواضع مرادی‌ها در دعوت عباسیان: آخرین عرصه حضور سیاسی - نظامی قبیله مراد، مربوط به جریان دعوت عباسی است. اگرچه دعوت عباسی در یک فرصت مناسب انجام گرفت، اما سیاست‌ها، تبلیغات و تشکیلاتی که این گروه برای پیشبرد اهداف خود و دست‌یافتن به حکومت دنبال می‌کردند، به گونه‌ای بود که عملاً گروه‌های مختلف فکری، نظامی، عقیدتی و اجتماعی را در آن شرایط جذب می‌کرد و آنها را در شرایط ایدئالی به سوی مخالفان اموی می‌کشاند. طبیعی است که پیامدهای حوادث عراق در شرق خلافت اموی و عوامل اجتماعی و فرهنگی متعددی، سبب شد سرنوشت خلافت اموی، در مکان‌های دورتر از شهرهای مرکزی رقم زده شود. در این زمینه هم تنی چند از رجال مرادی جریان دعوت عباسی را تسهیل کردند و در به نتیجه رسانیدن آن علیه امویان نقش داشتند که از آن جمله عمرو بن سنان مرادی (اخبار الدوله العباسیه، ۱۳۹۱ق، ص ۲۴۵-۲۴۷) و موسی بن کعب مرادی بودند که خواب راحت را از چشمان نصر بن سیمار، والی اموی خراسان ربودند (خلیفه، [بی‌تا]، «ب»، ص ۳۱۷)؛ همچنین در نبرد «زاب» که تقابل جدی لشکر اموی با سپاه تازه‌نفس عباسیان بود، فرماندهی سپاه عباسی را فضل بن حمید مرادی برعهده داشت (اخبار الدوله العباسیه، همان، ص ۳۷۷) و بنا به گفته‌ای، آخرین خلیفه اموی را فردی مرادی به نام عمرو بن اسماعیل کشت (زرکلی، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۲۰۹).

با عنایت به محل سکونت و ارتباط افراد نامبرده، با شبکه دعوت عباسی در خراسان، روشن می‌شود: به تناسب تفاوت شرایط جغرافیایی و سیاسی مناطق مفتوحه و تأثیرات آن بر عقل قبیله‌ای، رده‌بندی همراهی یا مخالفت مرادی با این حادثه‌ها متفاوت بوده است؛ چنان‌که در خراسان زمینه‌های بیشتری برای گسترش دعوت عباسی و تقابل جدی عرب یمانی و نزاری وجود داشته است؛ درحالی‌که در عراق

مواضع رجال مرادی در هاله‌ای از سکوت تاریخی فرو رفته بود و در مصر، مرادی‌ها هنوز امویان را بر عباسیان ترجیح می‌دادند (مقریزی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰/ ابن تغری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۹۶-۳۰۴/ ابن یونس، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۱۵).

ز) حضور قبیله مراد در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی تا پایان خلافت امویان

رجال مرادی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی هم بروز یافتند؛ تا حدی که برخی رجال مرادی در مباحث فرهنگی و علمی این قرن، جایگاه، آثار و دستاوردهای تمدنی و فرهنگی داشته‌اند. یکی از کارکردهای مهم بنی‌مراد، وجود رجال علمی و مذهبی‌ای است که از این قبیله برخاستند و بسیاری از آنها از صحابهٔ رسول خدا ﷺ و یاران برجسته اهل بیت ﷺ به شمار می‌آمدند. اُوَیْس قرنی و هانی بن عروه مُرادی از جمله رجال شناخته‌شده و معروف مرادی در این عرصه هستند.

مرادی‌ها پس از شهرنشینی‌ها و اسکان اعراب، به‌ویژه در جغرافیای تاریخی قلمرو اسلامی حضور یافتند؛ اما با این حال مواضع سیاسی، گرایش‌های مذهبی و رویکرد مشاهیر و سران این شاخه مذحج، نسبت به حوادث و تحولات تاریخی جهان اسلام یکسان نبود؛ چنان‌که مرادی‌های عراق و مرادی‌های مصر، دیدگاه‌های متفاوت و گاه رودرروی یکدیگر داشتند؛ برای مثال مرادی‌های عراق عمدتاً گرایش‌های شیعی داشتند و هوادار اهل بیت ﷺ بودند و به‌ویژه مورد توجه اهل بیت ﷺ و از یارانشان به شمار می‌آمدند؛ در حالی که رجال مرادی در مصر با امویان تعاملاتی دوستانه داشتند و پیوسته در خدمت آنان بودند. در عرصه علمی نیز مرادی‌های عراق بر فراگیری و نشر علوم اسلامی تأکید داشتند و عموماً تحت تأثیر مکتب کوفه بودند؛ در حالی که رجال مرادی در مصر، بیشتر بر مسئله حفظ میراث فتوحات اسلامی، اسکان اعراب در مناطق گشایش‌یافته و بیان فضایل مصر تأکید داشتند. دستاورد مرادی‌های عراق، ثبت می‌شد و به صورت نوشته به آیندگان منتقل می‌شد، ولی

اقدامات رجال مصری بیشتر در لابلای اخبار فتوح، متون روایی و تواریخ محلی به دست می‌آید (برای نمونه ر. ک به: ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، صص ۳۱۵-۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۶ و ۳۴۲)؛ همچنین با توجه به احوالات رجال این قبیله در دو حوزه مصر و شام، چنین برداشت می‌شود که مشاهیر دینی مرادی در عراق درگیر مسئولیت‌های اجرایی و اجتماعی دولتی نبودند؛ در حالی که مرادی‌های مصر، بیشتر در خدمت امویان بودند؛ لذا با وجود آنکه فقهای مرادی عراق شهرت داشتند، اما قضات مرادی در مصر بودند. نمونه این مدعا عبیده بن عمرو سلمانی (متوفی ۷۲ق) در عراق و عابس بن یزید مرادی (متوفی ۶۸ق) و محمد بن سعید مرادی (در دوران مروان حکم) در مصر هستند (ذهبی، ۴۱۴ق، ص ۸۹-۹۰). با این حال، وسعت اخبار و گزارش‌های متون تاریخی که راویان آنها از رجال مرادی بوده‌اند، بیانگر آن است که این قبیله عرب یمنی، در جغرافیای تاریخی بلاد اسلامی حضور فعال و مستقیم داشته است؛ چنان‌که عمده اخبار حوادث و جنبش‌های اجتماعی که در عراق و مصر صورت می‌گرفت، به نقل از از روات مرادی بوده است (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، صص ۸۵ و ۳۷۲ و ۲۸۲ / ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵ق، صص ۳۱۵-۳۱۶، ۳۲۵ و ۳۳۶ / طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، صص ۲۵۳ و ۳۶۴ / ابن عثمان، ۱۴۱۵ق، ج ۱، صص ۱۷۹-۱۸۱) و بنی‌مراد در شکل‌گیری و توسعه دو مکتب عراق و شام، نقش داشتند؛ چنان‌که ابن ماکولا آنها را این‌گونه توصیف می‌کند: «جماعة من حَمَلَة العلم» (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۴۳۱).

از جمله رجال مشهور مرادی که در عرصه مزبور فعالیت داشتند، می‌توان به این افراد اشاره کرد: صفوان بن عَسَّال زاهِری (صحابه) که احادیث بسیاری از رسول‌الله ﷺ نقل کرده است که موضوع آنها فضیلت علم و دانش است (ابن حنبل، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۳۹ / بیهقی، [بی‌تا]، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۲۷۶ / ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴ / ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۹، ص ۲۶)، فَرَوَة بن مُسَیک مرادی (متوفی حدود ۳۰ق) که با توجه به مسئولیت‌هایی که در دوران حیات رسول‌الله ﷺ برعهده داشت، اقوال متعددی از

ایشان نقل کرده است که مرتبط با سیره رسول الله ﷺ و غالباً سؤالاتی است که از آن حضرت می‌کرد (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۶۰-۶۲)، اویس قرنی (متوفی ۳۷هـ) که برخی او را سیدالتابعین نامیده‌اند (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۵۴۵-۵۴۸). وی دوران رسول الله ﷺ را درک کرد، ولی توفیق دیدار آن حضرت را پیدا نکرد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۶۱-۱۶۴) و روایات متعددی از وی در موضوعات مختلف نقل شده است (ذهبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۱/ ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲/ ابن ابی الحدید، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۴۰۸) که برای نمونه، بخشی از نصیحت وی به مردی از قبیله مراد، درباره صفات مؤمن، چنین است:

شناخت مؤمن به حقوق الهی برای او طلا و نقره باقی نمی‌گذارد. قیام مؤمن به امر الهی برای او رفیقی نمی‌گذارد. به خدا قسم اگر ما به تأکید امر به معروف و نهی از منکر نماییم، می‌توانیم دشمنان خود و کسانی از اهل فسق را که در میان دوستانمان هستند، بشناسیم... (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۶۳-۱۶۴).^۱

همچنین می‌توان به این افراد نیز اشاره کرد: عبیده بن قیس سلمانی (متوفی ۷۲ق) که در نقل روایات و احادیث، فعالیت عمده‌ای داشته است و در این زمینه کتاب و نوشته‌هایی هم داشته، و در زمره تابعان بزرگ یاد شده است (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۸۳)، عبدالرحمن بن عسيلة صَنَابِحِي (تابعی) که ابن عساکر وی را در ردیف نخست تابعان شامی قرار داده است. وی از صحابه بزرگ و تابعانی که در شام حضور

۱. «إِنْ مَعْرِفَةُ الْمُؤْمِنِ بِحَقُوقِ اللَّهِ لَمْ تَبْقَ لَهُ فُضَّةٌ وَ ذَهَبٌ يَأْخُذُ بِإِقَامِ الْمُؤْمِنِ بِأَمْرِ اللَّهِ لَمْ يَبْقَ لَهُ صَدِيقٌ وَ اللَّهُ إِنَّا لَنَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَتَّخِذُونَ أَعْدَاءَ وَ يَجِدُونَ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْفَسَاقِ أَعْوَانًا حَتَّى وَ اللَّهُ لَقَدْ رَمَوْنِي بِالْعِظَامِ وَ أَيْمَ اللَّهُ لَا يَمْنَعُنِي ذَلِكَ أَنْ أَقُومَ لِلَّهِ بِالْحَقِّ» (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۶-۱۶).

داستان‌های متعدد و متفاوتی از اویس و شرح احوالاتش در منابع رجالی و روایی وجود دارد که علاقه‌مندان می‌توانند به این کتب رجوع کنند: طبری، [بی‌تا]، ص ۱۹۱/ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۴۰۳-۴۰۶/ ابن عدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۳).

داشتند، روایت می‌کند (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳۵، ص ۱۱۹-۱۳۲)؛ ابوجمیلہ مرادی (طوسی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۳۴) و ابوالعزیز مرادی که رجالیون شیعه، این دو را از اصحاب امام حسین (ع) دانسته‌اند (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۳۷۹)؛ عُمربن مُرّه جُمَلی مرادی (متوفی ۱۱۶ق)؛ ایشان یکی از تابعان معروف شهرکوفه و از پارسایان، حفاظ و ثقات قبیله مراد در روایت و حدیث (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۱۹۵-۲۰۰) و از راویان شیعه است که محضر پنج تن از امامان شیعه - از امام علی (ع) تا امام باقر (ع) - را درک کرد و از آنها روایت نقل می‌کند (ابوحمره ثمالی، ۱۴۲۰ق، ص ۳۴/ ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ج ۲، ص ۱۶۶)؛ عبدالله بن سَلَمه مرادی (متوفی ۷۲/ ۷۳ق)؛ او یکی از هواداران اهل بیت (ع) و راویان معروف کوفه است (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۳۶۱-۳۶۲)؛ نیز ابوبصیر لیث بن بَخْتَری مرادی که از جمله رجال معروف شیعه مرادی در کوفه و از شیعیان و یاران امام باقر، امام صادق و امام کاظم (ع) بوده است (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۲۲/ شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق، «ب»، ص ۲۰۵/ همو، ۱۴۱۷ق، «الف»، ج ۶، ص ۴۷۸/ کلینی، ۱۳۸۸، ج ۴، صص ۳۴۲ و ۳۶۱). می‌توان اهمیت جایگاه ابوبصیر در مکتب تشیع را در کلام امام صادق (ع) یافت که فرمود یکی از کسانی که احادیث جدم را زنده کرد، ابوبصیر مرادی است (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۶، ص ۳۴۴). ابوبصیر کتابی داشته که مطابق با آن، روایت نقل می‌کرده است و در این زمینه دارای اعتبار و ثقه بوده است (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۴۴). وی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: «داناترین مردم به خداوند، راضی‌ترین آنان به قضای خداوند عزوجل است» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۶۹، ص ۳۳۳)؛ همچنین به نقل از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: «منزلت رجال ما را از مقدار روایاتی که از ما نقل می‌کنند، بشناسید» (فراش کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۵).

در پایان این مبحث، یادآوری این نکته ضروری است: بیشترین حجم کمی و کیفی رجال شیعی قبیله مراد، مربوط به دوران امامت جعفر بن محمد صادق (ع) است که شیخ طوسی و نجاشی در صفحات مختلف کتب رجالی خود، به ذکر نام و موقعیت این افراد پرداخته‌اند (برای نمونه ر. ک به: طوسی، ۱۴۱۵ق، صص ۲۱۷، ۲۳۱ و ۲۳۹/ نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۰۷).

قبیله مراد در سرودن شعر هم مشاهیری دارد که از آن جمله می‌توان به سه تن از صحابه رسول الله ﷺ اشاره کرد: قیس بن هُبیره (مکشوح) (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۲۷-۲۲۸)، عمرو بن مُنتَسِر مرادی، معروف به أشعر عرب (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴۵، ص ۳۴۳) و ازهر بن یزید مُرادی (همان، ج ۸، ص ۴۲).

نقش موالی مرادی در تحولات تاریخ اسلام در قرن نخست هجری: در جامعه اسلامی، حجم گسترده‌ای از غیرعرب‌ها وارد قلمرو وسیع اسلامی شدند و در کنار اعراب، اسکان یافتند. این گروه در عرصه‌های گوناگون سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و علمی ظهور کردند و منشأ حوادث و خدمات مهمی در تمدن و فرهنگ اسلامی شدند؛ ضمن آنکه نقش مؤثری در شکل‌گیری تمدن اسلامی ایفا کردند. یکی از قبایل عربی که موالی آن در تاریخ تمدن اسلامی سهم مؤثری داشته است، قبیله مراد است که وسعت کمی و کیفی وابستگان این قبیله، بیانگر بُعدی دیگر از حضور اجتماعی و فرهنگی این قبیله در عرصه دگرگونی‌های اجتماعی و تأثیرگذاری بر تحولات فرهنگی بوده است.

موالی مرادی در مصر و عراق دارای شهرت اجتماعی و سیاسی فراوانی بوده، بخشی از مناصب مهم دولت اموی و حوادث این دو ولایت، به این گروه اختصاص دارد (ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۴۷). برخی از آنها نیز در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی نقش برجسته‌ای داشتند؛ مثلاً **ابودُکین** وابسته بنی‌جَمَل مراد، یکی از داعیان عباسی بود که برای موفقیت در کارش، افراد بسیاری را به خدمت گرفت و با پرداخت مقرری و پاداش به افراد، راه دعوت عباسی را هموار و تسریع نمود (ابن حبیب، [بی‌تا]، ص ۳۴۳). گروهی از این افراد هم صاحب مناصب اجتماعی، چون قضاوت شهرهای مصر بودند و گاهی از مشاهیر رجال دینی دوران خود به شمار می‌رفتند. این گروه سهم بسزایی در فراگیری و تبلیغ علوم دینی و نشر فرهنگ دینی داشتند (برای نمونه ر. ک به: ابن ماکولا، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۶-۳۲۵، ج ۷، ص ۱۵۰-۱۵۱ و ج ۶، ص ۲/ سمعانی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۷۳/ ابن یونس، ۱۴۲۱ق، ج ۱، صص ۱۹۸، ۲۸۱ و ۳۶۳).

نتیجه

۱. این قبیله در مناطق شهری و وادی‌های جوف یمن سکونت داشتند و علاوه بر خصلت‌های مشترک قومی، محیط جغرافیایی متفاوت نیز سبب ایجاد خصوصیات متفاوت در شاخه‌های بدوی و شهری آنان شده بود، و مراد با همین روحيات وارد فضای اسلام شد؛ چنان‌که مراد مصر به خصلت‌های بدوی نزدیک‌تر و مرادی‌های عراق از روحيات شهری بیشتری برخوردار بودند. این مسئله به علاوه در تفاوت سلوک سیاسی و برداشت آنها از اسلام تأثیر جدی داشت.

۲. گروه و شناخت مراد از اسلام بی‌ارتباط با سوابق پیشین این قبیله و حوادث داخلی جامعه اسلامی پس از رحلت رسول خدا ﷺ و تأثیرپذیری از مناطق فتح‌شده نبوده است.

۳. روحیه جنگجویی قبیله مراد که پیش از اسلام هم معروف بود، برای شرکت در فتوحات به کار گرفته شد و زمینه حضور پررنگ و فعال این قبیله را در مناطق فتح‌شده به وجود آورد. ترکیب حضور مراد در سپاه اعراب مسلمان، به شکل قبیله‌ای بود و شاخه مراد به عنوان جزوی از قبیله مذحج، از نخستین نیروهایی بود که در سپاه اعراب مسلمان حضور یافتند و عمدتاً با جهت‌گیری‌های قهرمانان و شیوخ خود همسو بودند. جنگاوران مرادی نقش راهبردی مهمی در بسیج نیروها و توان‌افزایی خویشان خود ایفا می‌کردند.

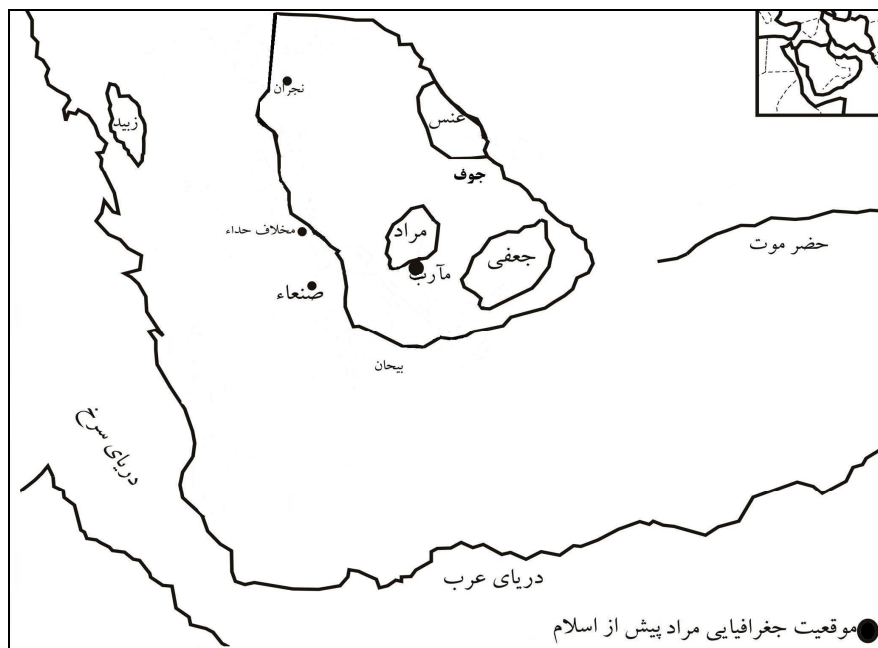
۴. روایات مربوط به فتح مصر، بیانگر حضور فعال قبیله مراد در فتح این منطقه و مشارکت آنها در کسب دستاوردهای شهرسازی و اجتماعی ناشی از فتوحات اسلامی و اداره آن است. بخش مهمی از همراهی مراد با دستگاه خلافت، منوط به عقل قبیله‌ای و ساختار قومی حاکم بر جامعه اسلامی و اندیشه عرب‌گرای خاندان بنی‌امیه بود.

۵. بیشترین فعالیت سیاسی - اجتماعی برخی رجال مرادی که هوادار اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند، مربوط به دوران خلافت امام علی علیه‌السلام است. انتخاب کوفه به پایتختی، حزب‌بندی‌های مشخص سیاسی و مذهبی که در این زمان شکل گرفت، حوادث پایانی خلافت عثمان و دگرگونی‌های ناشی از مسئله خلافت، ورود مراد به عرصهٔ حوادث دوران خلافت امام علی علیه‌السلام را روشن ساخت و در برخی جاها، نقش‌های مهمی برای آنان رقم زد؛ در عین حال چرخش‌های سیاسی و عقیدتی قبیله مراد بسیار زیاد بوده است؛ چنان‌که مرادی‌های مصر و شام، جهت‌گیری فکری و رفتاری جدی‌ای علیه اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند. بر این اساس، موضع مراد در حمایت از اهل‌بیت علیهم‌السلام از موضع آگاهی و پیروی کامل از رهبری امام علی علیه‌السلام نبود و عوامل مختلفی، قبایل را در رویه‌های گوناگون قرار می‌داد.

۶. این طایفه در مقایسه با دیگر شعب مذحجی، همکاری بیشتری با خلافت اموی داشتند. بزرگان مرادی در زمینه‌های مختلف، اعم از حوادث تاریخی و جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی، نقش داشتند. بخشی از مواضع سیاسی، اجتماعی و تاریخی مرادی‌ها برگرفته از موقعیت قبیله مراد پیش از اسلام و جایگاه آن در فتوحات اسلامی و دستاوردهای مدنی و فرهنگی ناشی از آن است. از جمله عوامل عمدهٔ همراهی بخشی از مراد با امویان، تثبیت جایگاه اجتماعی خود و بهره‌مندی از امکانات خلافت اموی به نفع منافع قبیله‌ای بود. همچنین امویان به دلیل ساختار قبیله‌ای حاکم بر دستگاه خلافت و شیوهٔ حفظ قدرت، از توانمندی‌های رجل این قبیله برای ایجاد نظم و حفظ دولت بهره بردند. بخشی از تصمیم‌سازی‌ها و مدیریت اجرایی و نظامی و اداری قلمرو خلافت اموی، توسط شیوخ مرادی و ساختار قبیله‌ای آن پدید آمد که متناسب با جغرافیای سیاسی شهرهای تازه‌تأسیس، متفاوت بوده است.

۷. رجال مرادی در تحولات فرهنگی و جنبش‌های اجتماعی، چون حرکت شیعه و خوارج حضور فعال داشتند و دارای رویه‌های متفاوتی بودند که بخش مهمی از آن، برگرفته از ساختار قبیله‌ای مراد و گرایش‌های سیاسی، انگیزه‌های مذهبی و عصبیت‌های قومی این قبیله بوده است.

۸. یکی از کارویژه‌های مهم قبیله مراد، وجود رجال دینی است که از این قبیله برخاستند و برخی از آنها از صحابه مشهور اهل بیت علیهم‌السلام به شمار می‌آمدند. اویس قرنی، هانی بن عروه مرادی و ابوبصیر مرادی، از جمله رجال معروف شیعی قبیله مراد هستند.



موقعیت جغرافیایی مراد پیش از اسلام

منابع

۱. ابوحزمه الثمالی؛ تفسیر القرآن الکریم؛ جمیع عبدالرزاق محمدحسین حرزالدين؛ [بی‌جا]، دفتر النشر الهادی، ۱۴۲۰ق.
۲. ابوعبید قاسم بن سلّام؛ کتاب النسب؛ تحقیق و دراسة مریم خیرالدرع و تقدیم سهیل زکّار؛ [بی‌جا]، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۳. ابوعبیده معمر بن المثنی؛ ايام العرب قبل الاسلام؛ جمع و تحقیق عادل جاسم البیاتی؛ ج ۱ و ۲، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۰۷ق.
۴. ابومخنف أزدی؛ مقتل الحسين (اولین مقتل سالار شهیدان)؛ اضافات و نگارش علی محمد موسوی جزایری؛ قم: بنی الزهرا، ۱۳۷۸ش.
۵. احمدی میانجی، علی؛ مکاتیب الرسول ﷺ؛ ج ۱ و ۳، [بی‌جا]، دارالحديث، ۱۴۱۹ق.
۶. _____؛ مواقف الشيعة؛ ج ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۷. ابن ابی الحديد؛ شرح نهج البلاغة؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ج ۲، ۳، ۹، ۱۸ و ۲۰، [بی‌جا]، دار إحياء الكتب العربية، [بی‌تا].
۸. ابن اثیر، عزالدین علی؛ أَسَدُ الْغَابَةِ؛ ج ۱-۵، تهران: اسماعیلیان، [بی‌تا].
۹. _____؛ الكامل؛ ج ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۲، بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ق.
۱۰. ابن اعثم الکوفی، احمد؛ الفتوح؛ تحقیق علی شیری؛ ج ۲ و ۵، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۱۱. ابن تغری بردی؛ النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة؛ مصر: وزارة الثقافة و الارشاد القومي و دار الكتب، [بی‌تا].
۱۲. ابن حبان، محمد؛ الثقات؛ ج ۲، حیدرآباد دکن: مؤسسة الكتب الثقافة، ۱۳۹۳ق.
۱۳. _____؛ مشاهير العلماء الامصار؛ تحقیق مزروق علی ابراهیم؛ [بی‌جا]، دارالوفاء، ۱۴۱۱ق.
۱۴. ابن حبیب، محمد؛ المحبر (روایت ابوسعید حسن بن حسین سکری)؛ تصحیح ایلزة لیختن ستیتر؛ بیروت: منشورات المكتب التجاری للطباعة و النشر و التوزیع، [بی‌تا].

۱۵. ابن حجر؛ **الاصابه فی تمییز الصحابة**؛ تحقیق عادل احمد و عبدالموجود؛ ج ۱ و ۴، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۶. ابن حنبل، احمد؛ **مسند احمد**؛ ج ۲، بیروت: دار صادر، [بی تا].
۱۷. ابن خطیب، محمد؛ **الاحاطة فی اخبار غرناطة**؛ ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
۱۸. ابن خلدون، محمد؛ **تاریخ**؛ الطبعة الرابعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۹. ابن داوود حلی؛ **رجال ابن داوود**؛ نجف: المطبعة الحیدریة، [بی تا].
۲۰. ابن سعد، محمد؛ **الطبقات الکبری**؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا؛ ج ۱، ۳ و ۶، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.
۲۱. ابن شبه النمری، عمر؛ **تاریخ المدينة المنورة**؛ تحقیق فهیم محمد شلتوت؛ ج ۲، قم: دارالفکر، [بی تا].
۲۲. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد؛ **مناقب فی آل ابوطالب**؛ تصحیح و تعلیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ج ۲ و ۳، قم: علامه، [بی تا].
۲۳. ابن عبدالحکم؛ **فتوح مصر و مغرب**؛ [بی جا]، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۱۵ق.
۲۴. ابن عبدربه، احمد؛ **العقد الفريد**؛ تحقیق محمدسعید العریان؛ ج ۵، [بی جا]، دارالفکر، ۱۹۴۰م.
۲۵. ابن عدی، عبدالله؛ **الکامل فی ضعفاء الرجال**؛ تحقیق سهیل زکار و دققها یحیی مختار غزاوی؛ ج ۲، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۲۶. ابن عساکر؛ **تاریخ مدینه دمشق**؛ تحقیق علی شیری؛ ج ۸، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۵۳، ۶۱ و ۶۵، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۲۷. _____؛ **ترجمة الامام حسین**؛ تحقیق شیخ محمدباقر محمودی؛ الطبعة الثانية، قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۴ق.
۲۸. ابن عماد حنبلی؛ **شذرات الذهب**؛ تحقیق الأرناؤوط؛ ج ۱، دمشق و بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ق.
۲۹. ابن کثیر؛ **البداية و النهاية**؛ ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۳۰. _____؛ **البداية و النهاية**؛ تحقیق علی شیری؛ ج ۷ و ۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

۳۱. ابن کلبی، هشام بن محمد؛ **الاصنام**؛ تحقیق احمد زکریا پاشا و ترجمه محمدرضا نائینی؛ تهران: نی، ۱۳۶۴ش.
۳۲. ابن ماکولا؛ **اکمال الکمال**؛ ج ۱، ۲، ۳، ۶ و ۷، قاهره: دارالکتاب الاسلامی، [بی‌تا].ق.
۳۳. ابن منظور؛ **لسان العرب**؛ ج ۱ و ۲، قم: نشر الادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
۳۴. ابن یونس، عبدالرحمن؛ **تاریخ ابن یونس**؛ ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
۳۵. ابن هشام؛ **السيرة النبوية**؛ حققها و شرحها و وضع فهارسها مصطفى السقا؛ ابراهيم الأبياري و عبدالحفيظ شامي؛ تهران: ایران، ۱۳۵۵ق.
۳۶. **اخبار الدولة العباسية و فيه أخبار العباس و ولده**؛ تحقیق عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار المطلبی؛ بیروت: دار الطليعة، ۱۳۹۱ق.
۳۷. اصفهانی، ابوالفرج؛ **مقاتل الطالبیین**؛ نجف، المطبعة الحيدرية، ۱۹۶۵م.
۳۸. البخاری، محمد؛ **الكتاب التاريخ الكبير**؛ دیاربکر: المكتبة الاسلامية، [بی‌تا].
۳۹. بکری، عبدالله؛ **معجم ما استعجم**؛ مصطفى السقا؛ ج ۲، ۳ و ۴، الطبعة الثالثة، بیروت: عالم الكتاب، ۱۴۰۳ق.
۴۰. البلاذری، احمد بن یحیی؛ **فتوح البلدان**؛ بیروت: مكتبة الهلال، ۱۹۸۸م.
۴۱. _____؛ **انساب الاشراف**؛ ترجمه محمدباقر محمودی؛ ج ۲، ۴ و ۵، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۴ق.
۴۲. بیهقی، احمد؛ **السنن الكبرى**؛ ج ۱، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۴۳. حاکم نیشابوری، محمد؛ **مستدرک حاکم**؛ ج ۳، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۹ق.
۴۴. حجرى، محمد بن احمد؛ **مجموع البلدان يمن و قبایلها**؛ تحقیق و تصحیح و مراجعه اسماعیل بن علی الاکوع؛ ج ۳ و ۴، الطبعة الثانية، [بی‌جا]، دارالحکمة الیمانیة، ۱۴۱۶ق.
۴۵. حموی، یاقوت؛ **معجم البلدان**؛ ج ۲، ۳ و ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۴۶. خلیفة بن خیاط؛ **طبقات**؛ تحقیق سهیل زکار؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۴۷. _____؛ **تاریخ**؛ تحقیق سهیل زکار؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۴۸. خوارزمی، موفق؛ **المناقب**؛ ج ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.

۴۹. دینوری، ابوحنیفه احمد؛ **الاخبار الطوال**؛ تحقیق عبدالمنعم عامر؛ [بی‌جا]، دارالاحیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۰م.
۵۰. ذهبی، محمد؛ **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام**؛ تحقیق عمر عبدالسلام تدمری؛ ج ۳ و ۵، الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۴ق.
۵۱. _____؛ **سیر اعلام النبلاء**؛ تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد؛ ج ۳، ۴ و ۵، الطبعة التاسعة، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۵۲. _____؛ **تذكرة الحفاظ**؛ ج ۱، [بی‌جا]، مكتبة الحرم المکی و دارالاحیاء التراث العربی، [بی‌تا]، «الف».
۵۳. _____؛ **میزان الاعتدال فی نقد الرجال**؛ تحقیق علی محمد بجاوی؛ ج ۲، بیروت: دارالمعرفة، [بی‌تا]، «ب».
۵۴. الرازی؛ **تاریخ المدينة الصناع**؛ تحقیق حسین بن عبدالله العمری؛ صنعاء: للمحقق، ۱۴۰۱ق.
۵۵. زرکلی، خیرالدین؛ **الاعلام قاموس تراجم**؛ ج ۳، ۴ و ۷، الطبعة الخامسة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۵۶. سیدرضی؛ **نهج البلاغه**؛ ترجمه محمد دشتی؛ قم: صفحه نگار، ۱۳۸۰ش.
۵۷. سیوطی، جلال‌الدین؛ **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**؛ ج ۱ و ۵، [بی‌جا]، دارالمعرفة، ۱۳۶۵ق.
۵۸. سمعانی، عبدالکریم؛ **الانساب**؛ تقدیم و تعلیق عبدالله عمر بارودی؛ ج ۳، ۴ و ۷، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۸ق.
۵۹. شمس‌الدین، محمد مهدی؛ **انصار الحسین**؛ الطبعة الثانية، [بی‌جا]، الدار الاسلامیة، ۱۴۰۱ق.
۶۰. شیخ طوسی؛ **استبصار فیما اختلف من الاخبار**؛ حَقَّق و علَّق علیه حسن خراسان؛ ج ۱، الطبعة الرابعة، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.
۶۱. _____؛ **الخلاف**؛ تحقیق علی خراسانی، شهرستانی و محمدی؛ ج ۶، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶۲. _____؛ **الفهرست**؛ تحقیق جواد قیومی؛ قم: مؤسسة النشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق.
۶۳. _____؛ **الرجال**؛ تحقیق جواد قیومی؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.

۶۴. شیخ مفید، محمد؛ **الاختصاص**؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ [بی‌جا]. جماعه المدرسين فی الحوزة العلمية، [بی‌تا].
۶۵. _____؛ **الجمال**؛ قم: مكتبة الداوری، [بی‌تا].
۶۶. _____؛ **الارشاد**؛ ج ۱ و ۲، قم: آل‌البيت، ۱۹۶۰م.
۶۷. شیروانی، حیدرعلی؛ **ماروته العامة من مناقب اهل بیت**؛ تحقیق محمد الحسون؛ [بی‌جا]. منشورات الاسلامیة، ۱۴۱۴ق.
۶۸. طبری، محمد بن جریر؛ **الرسول و الملوك (تاریخ الامم و الملوك)**؛ ج ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ و ۷، بیروت: مؤسسة العلمی، [بی‌تا].
۶۹. _____؛ **تاریخ الامم و الملوك**؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ج ۳، ۴، ۵ و ۶، الطبعة الثانية، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۷۰. طبری، محمد بن جریر بن رستم؛ **المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین (ع)**؛ تحقیق شیخ محمدباقر محمودی؛ قم: مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانبور، [بی‌تا].
۷۱. عجلی، احمد؛ **معرفة الثقاة**؛ ج ۹، المدينة المنورة: مكتبة الدار، ۱۴۰۵ق.
۷۲. فرات بن ابراهیم الکوفی؛ **تفسيرالفرات**؛ تحقیق محمد کاظم؛ [بی‌جا]. التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۷۳. قاضی نعمان؛ **شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار**؛ تحقیق محمدحسین جلالی؛ ج ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی‌تا].
۷۴. قزوینی، زکریا؛ **آثار البلاد واخبار العباد**؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.
۷۵. قمی، حسن بن محمد؛ **تاریخ قم**؛ تصحیح و تحشیه سیدجلال‌الدین طهرانی؛ تهران: توس، ۱۳۶۱ش.
۷۶. کلینی، محمد؛ **الکافی**؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ ج ۴ و ۶، الطبعة الثالثة، [بی‌جا]. دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸.
۷۷. کندی، محمد؛ **الولاية و کتاب القضاء**؛ القاهرة: دارالكتاب الاسلامی، [بی‌تا].
۷۸. مجلسی، محمدباقر؛ **بحارالانوار**؛ ج ۶، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۶۹، ۹۸ و ۹۹، الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الرفادة، ۱۹۸۳م.

۷۹. محمودی، محمدباقر؛ **نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه**؛ ج ۲، بیروت: دارالتعارف، ۱۳۹۶ق.
۸۰. المزی، یوسف؛ **تهذیب الکمال**؛ تحقیق بشارعواد؛ ج ۲، ۲۴ و ۲۷، الطبعة الرابعة، [بی‌جا]، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۶ق.
۸۱. مستوفی، حمدالله؛ **تاریخ گزیده**؛ به اهتمام عبدالحسین نوابی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ش.
۸۲. مسعودی، علی بن الحسین؛ **مروج الذهب و معادن الجواهر**؛ تحقیق اسعد داغر؛ ج ۳، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
۸۳. المقدسی، مطهر؛ **البدء و التاريخ**؛ تحقیق بور سعید؛ ج ۱ و ۲، [بی‌جا]، مكتبة الثقافة الدينية، [بی‌تا].
۸۴. مقریزی، تقی‌الدین؛ **المواعظ و الاعتبار**؛ تحقیق محمد زینهم؛ ج ۱ و ۴، قاهره: مكتبة مدبولی، ۱۹۹۷م.
۸۵. منقری، نصر بن مزاحم؛ **وقعة صفین**؛ عبدالسلام محمد هارون؛ الطبعة الثانية، [بی‌جا]، المؤسسة العربية الحديثة، ۱۳۸۲ش.
۸۶. نجاشی، احمد؛ **رجال النجاشی**؛ تحقیق موسی شبیری؛ الطبعة الخامسة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۸۷. الواقدی، محمد؛ **فتوح الشام**؛ ضبطه و صحّحه عبداللطیف عبدالرحمن؛ بیروت: منشورات محمدعلی بیضوی؛ دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۸۸. همدانی، حسن؛ **صفة جزيرة العرب**؛ بغداد: دارالشؤون الثقافية العامة، ۱۹۸۹م.
۸۹. _____؛ **الاكلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر**؛ بیروت: الدار الیمنیة، ۱۴۰۸ق.
۹۰. الهیثمی، نورالدین؛ **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**؛ ج ۹، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۸م.
۹۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ **تاریخ**؛ ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، [بی‌تا].